

آیات سبحانی امام مجتهدین بهام الحجتین مخترع قوانین علوم سموات و ارضین حضرت مولانی
و ملجائی و او سنادهی بهامجدی حضرت مولانا بالفصل اولانا بهادری علیی الصواب
مفتوی مولانا حجتی ندوی و قادری سلسله منجمه تلامیذ رشیده و مترشدین سعید
و مستفیدین جلیده حضرت مولانا فخر الہند مولانا شاہ عبدالعزیز دہلوی کہ ذات ملکوتی علیہ
الکبریٰ فیوض الہی شانی ہر شیوات سرمدی و آیتی از آیات کم نیرلی جامع لطیفین و کمال حجت
بہکات ستہ عالم بیشتر اخبار کار از علما و فضلا ہجو وجود قمری مستفیض و مقتبس از اشیا
انوار شمس فیات تقدس اسائن گشتہ و بعد حل معادہ دقیقہ و تکمیل فنون شریفہ و تہذیب
بدلیہ و تحصیل اسانید صحاح و تفاسیر حلبیہ بارکہ ارشاد عالم فریہ نور و نجاح امور عظم
و واسطہ حسن شہود معاد حصہ اعم جلوه گر اندر تحال و علم را پایاں کردہ و طرفہ شورش
یورش و آشوب کذب و بطل در کشور ما افتادہ و صدر حجت باد یارب جایی و درو
خند برین ما و ای او بہ مختصر زمانی قلیل مدتی قصیر مخر و مکتب علوم شریفہ و فنون بدیعہ
بخدمت حضرت جدی مفتوی و اندم من بعد بحسن توفیق سعادت ابدی و سابقہ حسن عبادت
سرمدی الوف سعادت و حکمت ملوین عینی شد حال حرمین شریفین را و ہما لدی تقیما و
تکریما و تشریفا از قوت لفعیل گرا نید بعد مراجعت و وصول ببلد گوالیار ما زمانہ فی البصر
و سایل سابقہ و مدتی بریز قدیمہ و جدیدہ خیلی مستقر و مختص و متبع بلیغ مبمون
ماحرزنا دہتم الاتحیری اتم و کمل و تقریری مائل و دل عبارت فرس سلیم و سیرایہ
و جنیر و قصیر خاصہ اندر ین باب نیافتہ انچلشیدم کہ درین دارنا بایدار ہما علی ہر
اگر امری از باقیات صحاحات و عمدہ حشا بر این حسن نظام و جلوه اتمام گیرد و بالیقین بہ
باید الا فخر و نتیجہ حیات مستعار متقیانند شد چنانچہ از سوا سب الہی اعظم فیوض محمدی

السرازم یعنی عنوان شکر و سعادت است پس از اینجا که مجموعی بکلمه طیبه در گفت
 لک ذکر کند سعاده ترین او کار و ستوده ترین قال بعد ذکر حال مستان این
 شریف حضرت حبیب الجلال است بنابر اعلیه بعض سائل شریفه بیدیه و سزیه سعاده
 گریزه اما وراثت طیبه صحیح بر دایات و وثیقه از غلایت ضبط و تصنیف و خفا و غایت
 و مت دل پس نه بار نامین صفار و کبار و فراهم نمودم تا حاضر دایم درین وقت هم عمر
 از جن شرف و سعادت سماعت بعض شریف رسول اکرم سید ولد آدم منفعت
 مایه و اقادت نامه و خیر کثیر و فضل خیریل بردارند و بعد معاینه این قول تویم طریقه
 ستقیم و مساکب سلیم و بیان ستین از زمره طائین و شاکیان نه شوند و این بدیع السلام
 مرغوب القوب که در رفاخره تحقیق و جواهر مشرقه تدقیق است از غایبه عرق ریزی
 و لقیطه قلبی و مهت بلنج و سعی بالمیق با حسن وجه من التفسیر و کمال حبه من التجریه و وسط
 بین بطویل المل و القصر المخل ترتیب داده بعین القلب فکر صاحب ذهن ثاقب
 خط و اقی بر دشته بحق این نامه سیاه و عسبان نپاه از ادعیات و اقیات حسن
 و محمود الآخرة در بیع نفر مایند و عشا و تعصب عناد و بزهد بصیرت نیند از دسوسم
 به تبصره خضما و قدر جوت بها المفوز بحیات النعم و تو سلت الی مراد الی الکرم
 بالوف التبحیل و التکریم علیه افضل الصلوة و التسلیم و تحت بهاکل ذی ذهن تویم و طبع
 سلیم و فوق کل ذی علم عظیم فالمرجوس الاحبار و الاحلار الدین بالاجتناب عن
 و الاستفاف و ان یخطفوا فی هذه الرسالة لبعین العناية و الاضافه فانظر الی ما قبل
 و لا تنظر الی من قال و لیس هذا انجید منی طمعا للدنیا و طلبا للآثان و تقاضا اعلی الاخر
 بل حبه الله و تقاضا للمسلمین النحلال ربنا قبل منا بحرسته نبی الانس و الجن

بمشکو و او قصد می بر و رانی بنده انکیان حالا سخن بانگشاید می بالوف تعظیم
و تکریم اقصی میرود و گوش هوش و اکبر و قلب لیم زمانی متوجه کن برار باب خبرت
بصیرت محتجب نماند که تختین کائنات و ادلین مخلوقات و واسطه صدور موجودات
موجودات و مرکبات ذات اشرف بریات خاتم النبیین سید الانبیاء والمرسلین است
چنانچه انبیا و شعرا این معنی تواتر رسیده و اهل سلف و خلف از محال در مذکرین
سخن گفتن باقیماذه عجدیت صحیح و رد یافته اول ما خلق الله نورانی و قلم
و عقل و روح که بطریق متعدده و اسخار محققه وارد شده عند اهل الایقان و الهادین
هم عبارت از ان نورست چه اختلاف اسم موجب اختلاف اسمی منکر و دو کمال این معنی
علی الاذکیاء و بهین معنی مجمع علیه و متفق علیه فحول علماء شرق و غرب است نصرت
یعنی عباد و مکره من لئالت بوقلمون ذوق مشحون فرموده اند این شکرید و حال نیز
از حسن قائل آن سر مکتون و راز مکتوم گز که دامن حکم ساخته عقاید و حصول
اهل مذذب را مبارک مشهور اموده کشف را این معنی بدینگونه میانه و که هرگاه شا
خلو مکه کان الله و لکن معه شئ خوست که مرآتی خدا نما ترتیب بداند
صورت جمال کمال اسمائی و صناعاتی جمالی و جلالی لطفی و قهری ملا خطه فرماید
از نور و ذات احدیت مالوف راز و نیاز و خصوصیت سراپائی انا محمد ملا میسم
عظیم مظهر لطف عظیم مصداق و اذ سلناک الا انما لله للعالمین و القابل
بشریت و پیرایه عجدیت گویا عبارت من رانی فقد رسی الحق فرمود و بزمنا ستیان
و فرشتیان و انجمن ملکوتیان در و حایان را بران و نعمه جاء الحق و زهق الباطل
است بدینوش از ماسوی نمود و طرفه تماشای عجوبه نمشالی و خوشا گاه سر کار گاه

[illegible]

در آن سر که در زلف ابرو بر لبی صفا که العجبی نمایان است معشوقان ای ای عزیز و لایطه فقط ۱۱ المراء

با و بی ملکوتی و عالم معانی و اعیانی مخلوق فرمود انعامات و درکات از انعامات
 تا با موت و قدم و لغت و نفس و ثبوت و امکان و در جوب لطیف که در وجود با وجود و باقی
 از جلیاب قوه لعمده اعلان فعلیت جلوه کرد فرمود و نسیم باقیل که تا بحج امکان و جوب
 در دستند و بود متعین نشد اطلاق اعم را و از انعامات شرک آن بود در دره لیسند از آن
 سنده سایر اینها و اولیا و صلحا و عارفان و عارفان و عارفان و عارفان و عارفان و عارفان
 کرسی و خست و نار و لیل و ارض و سما و با تحت النری بهشت و قمر و بزر و بحر و منظر منسط
 و منته فرمود و در ایام قتل فانی عجب مرغوب اقدوب یاد آمد و هر گل منبره که در باغ نمود
 و از آنرا ای او سعادتمند و از آنرا ای او سعادتمند و از آنرا ای او سعادتمند و از آنرا ای او سعادتمند
 با انعام شریف و انعام عالی و انعام مفاخره و انعام عالی و انعام مفاخره و انعام عالی و انعام مفاخره
 معجز و منظر فرمود و قبایح تمامی است و عنایت و خلعت کمالیت بدایت و قبولیت کمالیت
 حکم و نیکم و ائمت علیکم السلام بسیار ای است مرحومه محمدیه رست و در دست فرموده و در دست
 الی القدم حسن مرقع مغفرت و آیتی از آیات عظیم فضل و رحمت جلوه کرد فرمود و عاصیان
 تا فرما تا از انقضای شان بسمانی و فصل سبحانی و استرصار خاطر و اطرا آن رحمت جهان
 و فضل کون مکانی بمشور که است گنجور و مفاخرت معجز و موفور الشکر در این است و در دست
 عفو و مهور و مجوز ارحم و مشرف علیها و مشرف علیها و مشرف علیها و مشرف علیها و مشرف علیها
 که نزد اهل تحقیق رسول مقبول صلعم تخم عالم است و وسعت و وسعت و وسعت و وسعت و وسعت و وسعت
 و جمیع قسام موجودات و مربی و مکمل سایر کمقنونات از ارض و سموات و ملکات و ملکات
 و متصرف بوده است لعالم و عالمیان و این و جلیان برای همین که پدیده را معجزه
 معجزه بود از یک صحن و منظر صلعم اسعجرات و بنیات از هر جنس بود و در فواید

و میگردان بود شاهدی زیبا بالوف الصدق و صفای سلام احجار و سجده اشجار و شهادت
حیوانات و مشرق و مغرب و برجن و انس از اجلی بدیهیات و از عظم مشهود است و بادی
ند است بر ساعده و نهالت تا به قال السیوطی فی المقامات اسندیته و ارسله الی حبیب
کافه من الامس الحزن الملائکة لصافه و قال البارزی و ادخل فی دعوتہ تحویلات
و الحجز و الشجر انتهی در حدیث معتبر و در دیافنه الی عبد الله مکتوب خاتمه لنسب الی آدم
لمنجدل فی طینه و نیز وارد شده کنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد و کلمه بین الما بره این
که اندر مقام متداول متعارف بالبنه عوام است گفته اند که این نقطه عند المجدلین
بصحت نرسیده اما آتش و مغوش واحد چه انکشاف انمیغنی بر اذکیا حاصل که اختلاف
تغایر عنوانات مستلزم اختلاف و تغایر معنونات نیست بر تقدیر و علی اسمی تغییر اخبار
صدق آثار بهیچ وجه محتوی منطوی بتقدیم نبوة حضرت بنی الانبیا و تفضیل آن
حضرت سید الوری است بلکه اگر از چشم معنی و قلب سلیم ملاحظه نماید بدیهه مشکوف
میرین خواهد شد که روح بر فتوح آن سرور عالم صلعم مربی و کفیل ارواح جمیع انبیا
و منبض علوم الهیه متعارف قدسیه و لطائف جلیله با اراعیان ممکنه بود و شایسته
و ثقلین لبان طاهر و قال الصدق بقال حسن حال از مستوفی و مشکور می میر سوانی
بقیوس محمدیه نغمه خیز بود و عالمی خلقت به ترانه تهنیت لا تقنطوا من رحمة الله و نغمه
پر لذت و طنطنه پر کیفیت یبذل الله سیاتهم حسنات زمره خیر بود و نغمه با قیل
و نه ندانم آن گل خندان چه رنگ بود و که مرغ هر چینی گفتگوی او دارد + اینهمه نغمه
سوز مرز ساز می گرم جوشی نفس و آفاق بنظر الغامات منعم حقیقه با ستر ضامی خاطر طر
الغالم نباهی است که این مشت خاک ما بر همین از فضل عظیم عظیمی رسافیده و بنظر

و مرتبتی در صل گردانیده که از اربابی این عقد الای را بسطاط نظم چه حذب مستقیم در
 به این چنین لطیف و محراب دو بروی ترشت اگر ملک سرزنند پیش تو طمعون باشند
 شنیده حکایت یوم ميثاق که خالق علی الاطلاق تا حین که تو را و اعتراف بنیای
 مرسل فی شان شمع کون مکان بر ایجاب قبول ایمان و فرمان و شهادت عظمت
 اگر میت آن مبداد و جهان و ملازم من حسن خدمت و اعظم اقدام بصرف محبت و
 آن آقایی ولی نعمت این جهان سر یا رحمت دو عالمیان با صناف جهنم و النواح نور
 گرفته و سهند اما حینیکه بالامی شهادت آنهمه با حضرت صمدیت جلالت عظمه و
 با نتمه طره شهادت و گلده است به راز و نیاز و خصوصیت در تاج عینیت و محبوبیت زیبا
 فرق مبارک احمدی خشت و اعلان بکافه این جهان با اتحاد حقیقی و یکجان و وقایع
 در داده و تمییز فخر و نبوة با نبیا و تشریف شریف ولایت با ولایا دست نداده الحق
 کدامی از ملوک و نشأتین است که از وجود با وجود مرا با مقصودش نه با ناکشید و که
 از اغیان این جهان است که بدر دولت احمدی در گهستانه مکرست محمدی نیاز مندی
 فروتنی نگذیده و سر پای سعادت و مغاخرت دارینی و او حسن شرافت و عظمت در جهان
 سرست نداده و کدامی از اولی الالباب و اولی الالبصار است که از خوان نعمت محمدی
 حرم فیضان غلام معطفوی نعمت الهی گوناگون ولذات الهی بوقلمون بخشیده
 و گلهای مقصود و انبیا محمدی بخیده و کدامی از اهل تکبیر و تمکین است که از شفا بخش
 محمدی در در دمانی و صحت دائمی در دینی و برونی نبرده و بشریت کفارت است
 و قد مکررتی در جات نبوتشان نموده و کدامی از ماریفین و مقررین است که از
 یک بابی مبارکش ضیاء بخش دیده باطن نگشته و از انبیا نعلین شریفش شفا بخش

قلوبت سودا می معیشت زنده را بکند و دستهای علمت سرانی را نور آیین و منبع فیوض
کهنین و مهین بساخته و کلامی معاتب و مخاطب از انبیا و صفیا و صلحا و عرفا بر بود که از حسن
توسل و عابدی اللهم بحق نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلمت ما و عظمت ما و کرم ما و نبیره و سر خط غدا
سودا می آفرینی بدست نیامده و کلامی از خواقین و عبید و ملک غیر تو جلیل بوده است
که سرهای خود را بجاده شرفش در نیاخته و غاشیه اطاعت و فرمان برداری بر داری
بر دوش نیازمندی و سواخواهی نه انداخته و خلقة بگوشت نگزیده و سر رضا تسلیم
بر جاده مستقیم و مسلک تویم ارشاد او نگون خشت و تبارزانه شریعت غراش بالبراس
و البین تن در نداده و کلامی از ارباب صدق و صفا و صحاب مجذوعا که از حسن
تذکار آن شفیع الوری خیر البریه انجمن باناخته ناگاه سر و شش عیبی بگوشت شش سید
و از تعلیق و ملوین بر زبان حال قال این فرم شنیده و در فیض است منشین از کثرت
نا امید اینجا به رنگ نه از هر فضل میر و یکلید اینجا به مقام انبیا و اشعار با و بی الا
است که لیاقت چنین آقایی مولائی و سر واری چنین خداوندی و صاحبی بجز ذرات
برایات که دارد و القاب بترافت انصاف عالی آب کنتم خیر امتی بجز است مرحوم
محمدیه بر که راسته صادق می آید و لغم باقیل نه بر زمین که نشان کف پای تو
سایه سایه صاحب نظران خواهد بود + قال العلامة السیوطی رحمه فی المقامات پسند
بنی سری قدره علی بر ما به علی خیر الخیریه اما دایا و اذ کا هم حبا و نسبا خلق الله جل
اگرگوین و اقرب به من کل مؤمن پسندین جمله بنی الانبیار و آدم منجد فی طینه و کتب
علی العرش اهدا ما بر سیه عینده و فضیله و توسل به آدم قباب علیه و اخبره انه اول
ما خلقه و تا یک پیا فرستاده است انتی اگر خوبی تعلق خاطر با سماعت میجوید

طبیات سرا بالصدقات داری و بخواجهی از زمانی لطف و کجینت و صداقت و لذت
انقیام به و پس نظر کن بکلام قدس لایام صاحب تصدیق برده اشعار
وکل آسی الی الرسل الکرام بها + فانما اهلست من بوزه بهلم + فانه شمس فضل هم
کواکبها + بنظر من النوار بالناس فی الخلم + وکلهم من رسول الله یلتزم غرنا
من البحر ویرشفا من الدیم + وواقفون لدریه عند خد هم + من لقطه العلم او
شکسته احکم + ویکذا قررة العلامه الامام العلامه السکینه روح و هو ارسل الی کل
من تقدم و غیره فیسیم الانبیاء و امهم کلهم من امته و شمولون برسالته و نهوده و لای
یا فی عیسی فی آخر الزمان علی شریعتیه و جمیع الشرائع اللتی جارت بها الانبیاء
منسوبة الیه فهو نبی الانبیاء و ما جاء به الی امهم حکامه فی الایمنه المتقدمه علیه
معلقه فی المقام السندیه مع هذا موضع جمیع و کاشفان را زد و فی منقول
لازم الوثوق انما سید و لدام و لا فخر کافی و وافی است چه آدم در عرف معنی نوح
اینان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل می شد و کلمه و لا فخر اندر معنی آدم را که
و جلوه آخر نماید از باب بصیرت و صحاب معرفت همچو لایست جلیله و نکات نرسیده
حکایت بای گوینا گمان و کیفیات بر قلمون برداشته اند و نمی بردارند و خواهند بردار
حق بنی مضمون عظمت و مفاخرت مشحون که چه قدر بر سطوت و کسرت احمدی خا
و جلال محمدی خبر میدهند لو کان موسی حیالیا و حبه الا اتباعی نفس سقیر مایه
مقبول صلعم و هو اصدق القائلین که اگر موسی لعبد ما موجود و زنده می بود
و نفوذت میداشت و نمیتوانست تا و قتی که در حسن اتمثال و البقیات و قرآن مجید
و قیام نمی نهاد الحق حقین ظهور حقیقت محمدیه و جلال معصطفویه و شهود و محجوب

مطلقة و تقابل از دنیا باز خدای عرش اعلی کد امی از انبیا را ولی الغرم و از ملائکه
مقرب عظم و اکرم زهره و یار امید است که مصباحیت و مجاست و مکالمه و طلاق پیشگاه
احمدی سبادت و پیش قدمی خستالی مع الد و وقت الاستغنی ملک مقرب و لایبی میل
فا ما اندر من مقام اگر از احمدی اولی الا بصار بعین بصیرت و حضرت ملا خله نماید همی
مشر و طبر و قتی و مقید عقید حالی نه بید بل بهر انقاس همی راضی العین سبادت
ساعات و آیات از خالق ارض و سموات غایت اهتمام و تجل در بار مالکانه محمدی و من
و شوکت بارگاه شانانه احمدی از جمله طیبه لا ترفقوا اصروا تنگم پیدا است و بر ایمی
و لا تجهر و الله یلقول نادى با علی ندا رست سبحان الله شوکت و عظمت و سطوت
و حرمت انجمنی و آب و تاب جاده جلال محفل احتشام و اکرام و منزلت و احترام در بار
و قدسیت جلالت و رفعت پیشگاه سی دیده باید که در حینیکه خود حضرت رب اعزتها
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَكُنْ لَكَ فَوْقَ أَحَدٍ بِدَاهٍ وَعَیَّا نَحْنُ اقْدَامُ سِجُونِ نِظَامُ وَ تَهَامُ
محفل قادی منزل مجری اشته باشد چه یار و زهره که از فرشیان و عرشیان احد
دم از قیل قال کشد و از حرفی و قالی لب کشاید الحق تصدیق همی از اخبار و آثار
پیدا است که از ار باب اجله حاضرین انجمن مبارک محمدی و صحاب اعزهم تنین
بیم شریف احمدی در پیشگاه مصطفوی بخیر حمله و مقوله الله و رسوله علم صدای نمی
بر نیخاست هر یک از نفوس قادیسه و ذوات طاهره بفرجه سماعت کلمات طبیات
سرا پا تصدیقات و اوتیت جوامع حکم از ان اوجبان با منا و صدقنامی پر دخت
و مبرات و کرات و در و وظیفه میا خست و چرا نظم و لیسق نمیعنی درست نشود و چگونه
تعلین بحسن ادشین نه پر دازد که الحکم الی اکین تازیانه تخریر و قرح صبا چشید

ان بخط اعلیٰ الکعبه بر زمره بی باکان میزند سبحان الله چه کلامی قدس الشماهی
و ربانی رفعت بانشانی که آفرید کار خود آفرین و تحسین میفرماید و میگوید
عزّ القوی وجه حسن تقرب و جنت خاص و اتحادی و وصالی که صاحب الامکان
تفسیرش از قاب قوسین بلکه از کله او ادائی یاد میفرماید و بمعنی خارج این ملک
تا اقله انسان و مستغنی از شرح و بیان از عقل و درین متواند دید و از قوت و در
و ناطقه تا آنجا شود از رسید مصراع فاش که گویم جهان بر هم زخم و و نعم ایل
من محمد یصوت عرب آمده + یعنی نگرین رب آمده + جمهوری ایل تفسیر متفق اند
پدایینی که حق تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید قسم بدر حیات و بقار آن مبارک گشت
علیه الف الف تحیات لصلواه و تسلیات خورده و فرموده لعنهم الله
سکرانم بیهون اندر میقام حسب البصیرت بالوف عبرت و خیرت ملاحظه نماید
که بمنینی چه نوع متضمن و تسلیم غایت تشریف و تعلیم و اقصی احترام و تکریم است
چه قدر بر درستی و حسن خبری معالیه ارباب راز و سیار مطابق و منطبق میشود
چنانکه عاشق مہتمم معشوق خود خورده و بگوید که قسم جان تو محرمان هر دو مکان
حجت هستار که از قدر و منزلت و حرمت و عظمت و ذوق کیفیت این راز و سیار
و محو تعامل بر مذاق واقف اند می دانند که از مجموع قسم چه تراوش میشود و چه نوع مرتب
محبوبیت مطلق و خلقت و خصوصیت بر حق رو نمینماید و اغتیر و آیا اولاً بصیرت
و اتمام آخر نموده که تعبیر بمنینی باین ازان جوین و غروش سر زده میفرماید که انقیاسم بعد
البلد لمر از باب تحقیق میفرماید که قسم خوردن بلکه عبارت از زمین است و و شیا
بر آن منشی دارند و حقیقت و واقع قسم خوردن خاک پای آن محبوب بر دوسر است

و این قسم سرملتون و راز مکتوم همچو سبب دستم و عیظ و چشم نسبت و لید این مغیره و این
تبت یداً انی طلبت کتب پی توان برد اما نظر کوتاه میان و کم نهان بی ادب
اعمی فطرتان از دراکا همچو اسرار شریفه و مطالب متعارف منینه و جلیله قاصد و فائز
از می حقیقت بینان تعالی فطرتان که واقف و ما بر انداز و تعامل باز و نیاز عاشق مشق
هستند از همچو سخنان کعبیتی و لذتی و حلاوتی و مذاقی مییابند که تعبیرش با الفاظ امکیات
سیر و موعض این مقامی است که از باب حال اقبال از باب قال اجمال آرد و ضحاک
تکلیف را به تلوین و اصحاب تلوین و تبکین و مینمایند بجان اند قول قائلی عجب
القلوب یا آند و نسبت از زبان قلم بر آمد به شرح گوید منع لب کن عشق گوید غرض
کافی بهم در راه عشق خود و عنان انداخته با جمله حق همچو محبوب مطلق برگزیده خدا
بر حق از هر چه گوید شریست و بجاست و زیباست بلکه از همه گفتگوئی و سخن سرائها
بالاست و شریست اندر نیاب احوال صاحب قصیده برده بر تفضیل شریها و خوبها دار
میفرماید و مع ما دعته النصا فی بنهم و حکم باشنت مدعا غیر محکم و ظهور اتم
و کمال و شهود عظم و اکبر حقیقت محمدیه در شاره آخره ملاحظه کردنی است و این تماشای
عجیب و اجرایی عریک قابل دیدنی است و شنیدنی است که جمیع انبیاء و مرسلین تحت
الوای محمدی صلعم و ظل عاطفت احمدی شهند و از زلازل میالاک عرصات محشر
رستگاری یابند حالا چشم بصیرت و اگر کس عجز کرده دهن دل میکند که جایجا است
و کینیکه تمامی عالمیان از شدت بهل بیوقوف بجان آیند و طلب شفیع بر آید
تا در ویش از زمانی کند انگاه تمامی مرسلین شرمند ز لایث خود شهند و یک
بدگیری خواهد کند و بچاکش از ترس خطر و خوف و خدا را مقام ذوالجلال و الاکرام

قدم کبریا نه بردار تا در حضرت محبوب مطلق خطاب و لسوف لعلیات بیلد
 و حضور از او بود با وجود ملاقات متعین آن محبوبیت و جلوه مستقیمیت با ابراز از دنیا
 و حضوریت و خلقت خلقتی بالطبع تسبیح پرده عزت و اقبال در آیند در مقام محمود که خیر
 قیام در آن مقام ممکن نباشد ترقی فرمایند و به پیشگاه حضرت خداوند صمیمی بخوار و بند
 حکم شود که سرانجام سجده بر دار و هر چه خواهی بخواد و هر چه گویی بگوئی حتی که از شفاعت
 آن شفیع در عالم هیچکس چنین نماند الا آنکه قرآن مجید بخود بار بروی حکم کرده باشد یعنی
 یکایک از آن مسکوران این نعمت من مدیتین است که در صحیح بخاری و مسلم و کورست با جمیع نفع
 باید فهمید که آن روز محمد است معلم و مقام مقام او سخن سخن او و جاده جاده او و همان
 دیگران فیلی و هواخواه او نیز در قرآن مجید خطاب میروند و لسوف لعلیات که فیلی و هواخواه
 دایمی محبت من دایمی محبوب من دایمی بده خاص من چندان نعمت و بهم فضل و رحمت کنم
 خبر تو که راضی شوی از من تا هیچ آرزوی دل تو نشکند ای محمد صلعم همه کس شنائی من
 و من ضامی تو خواهم گفت من اصنی نشوم تا یک یک از امت من نیامرزی و این ستر
 جلیل و راز نیست عظیم فهم من فهم و ذاق من ذاق حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی
 نه از اندر موفقه و نیز در مضیحه نیز بوجود حسن از غایت آب و تاب استکمال معینی فرموده و در
 این صدای شارت و تهنیت و فرد و سبا که مغفرت و طمانیت عاصیان را که است
 بی اختیار بحال منظر و نقل حال قول ^{حفظ علیک الرحمة} نبر زبان آمد نه نصیب
 بهشت آینه شناس بروی که مستحق کجاست گناهیگار از بند بعضی فطر نال
 کور باطنان طائفه و پاییه بمعرفت حقیقت محمدیه همین قدر بی یزدانند که نصیب
 علیه و سلم بن سید صور بشری و مثال انسانی میدارند و با هر کس نمی بردار
 خست

و میبایست و بخود می نویسد و بچو غیر مصیبت و رشک و شوارع باین ابلغ حکما
 آتی میکرد و صبح و مسا و اسواق مکه میگشت لغو و باله از اقوال کائنات الاغوال
 این بهایم و العلام فروع حقیقت محمدیه و آب و تاب ثبات پاک مصطفویه نوعی لطیفه و
 انصاف می یابید **اِنَّكَ لَنَظِيفٌ اَنْتَ وَاللّٰهُ اَخْرَجَ اَمَّا نَظِيفَةٌ خَبِيثَةٌ** از شاست
 منکرات اقوال قسوت و شقاوت بد گفتار عاقبت الامر در انواع عتبت سکنی
 بنه ساخت و در درکات نیران مقامی ترتیب داده و دولت ایمان و نور اسلام را
 یکسر بنیاد داده و عبادات بپیر و پایی شهر و سنین از نوافل و اربعین بدیه مد
 بنین شیطان لعین و نذر خناس بس القرن موده **خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِكَ**
مَوْلَا الْخَسِرِ الْمُبِينِ آدمی مطلق باینها بدایت فرماید و قلب هر یک مسلم و
 مومنین محبت و عشق حبیب و معبود و سرا پا نور بل نور علی نور سبز و موفور
 دارد آمین اندر مقام خدایات مناسب مقام سناطه فقیر رسیدند و بدست
 از زبان قلم برآندند سبحان الله کلامی است که اجیامی قلوب قاسی القلوب
 مینماید و بابل درد و ذوق حالت تحویت و ربودگی و بخود می و سرشاری
 رو میدهد و کوی آفتابان جمال تماشال پاک مصطفوی و عاشقان سبزه ناپی شانه
 مقدس محمدی بعد ساعت همچو کلام معجز نظام تا یوم بعثت و شور سرنه سرشته
 و از ته خاک مشاهد و قبور ذریست بر این ترانه و زمزمه آشناساخته اند غزل

عالم همه شود اسی زده موی محمد تا نکبت از خاک درش باد صبا برد زاید توره گلشن فردوس این گیر	زنجیر دل از حلقه کیسوی محمد جان و جهان بست شد از بوی محمد ماییم مبتلای سحر کوی محمد
---	---

زاهد بنو فردوس برین با و مبارک	مانیم تماشا بی کل روحی محمد
واجب که بجز تا که زنده دم ز محبت	چون هست خداستینه روحی محمد

حالی مقام این است که جسم حقیقت بین واکن و هشا پاره کن بفضل عظیم الهی
 پر حسیب نبی اسی حساب علم لدنی از قول حضرت علامه امام محمد غزالی هر که بداند
 عیاناً و غیباً و لایق و فرمانروای محمدی و جاهد و اجلال احمدی خبر میدهد
 و باطناً و معنایه نوحد میگردد و چه بخورد و چه بپوشد و برگزیدگی و دوست و گنج
 نبوت انشرا با عطیست کتبه رحمت اشعار وافی نمی بخشد قال سیوطی فی المقالات
 من حضارته فی ما ذکر الغزالی ان بعد ملکه الحجة و اذن له ان یقطع منها ابصار
 و عظم بزرگ منتهی اندر عیقام جدل و نزاع ارباب معاصرو معابد حضرت تفسیر
 متنبین این سر کنون دراز مکتوم میدهد چه ناحق مسلمی اهل قبله متبع و مستقیم حلیت
 میورد و الوافط معان و توهم لغو و بالدریل مصداق کفر بسین از حصول مؤلفات
 و قوانین محرمات فرقه ضالین خواهد شد چه انکشاف عینی بر او کیا حاصل که تفسیر
 معانی از دایره تخمین و تجویز بیرون و از دور به تحریر و تقریر آفرین معقول عقلاً متحیر
 در ربط و ضبط آن از اعلیایه مضطرب با معرفت و شنائی از مذاق متوهمه صافی
 نظام و انصرام مہنتی جنلی صعب و دشوار ناچار چنان تحریر منقطع ساختم و بر سر
 سخن باز رسیدم از همین جا است که حرام است دخول حبت بر تمامی انبیاء تا انیکه
 سید المرسلین خاتم النبیین قدم رحمت توأم نیارد و همچنان حرام است بر تمامی
 تا انیکه امت مرحومه محمدیه متولد و مکلف از کیفیات جنات نفیم نشود و کما در و فی
 معام التشریع تحت تفسیر قوله تعالی فاوحی الی عبدا ما اوحی ان الحجة مطهر

بعلی الانبیاء حتی تدخلوا انت و علی کلا تم حتی تدخلا امتنا و غیر
ست که از جن^{ان} الاخر و ان السابقون نیم سفا و میشود تحقیق و هر د شده که حقیقت
در شب حراج با حبیب^{الله} گفته بود لاک لما خلقت الافلاک و معنی قاب قوسین که
عبارت از حصول اجتماع مرتبتش قرب و البیض و نوافل است نصیب^ش و در اندک
مر غیر محمد صلعم از ان نصیبی این عظمت و عطیه کبری و منزلت اعلی بجائی
رسیده است و مقامی یافته است که تعبیر و عنوانش با الفاظ و فکر یافت از تحریف و قیاس
شکایت بطبی و بخوی تعلقی ندارد و مناسب بچو مقام قول قائلی عجب مرعوب بعلو^ت بدستگاه
و از گفته است بعین مرام که کلام محمود و مر لوط محمود و نور خوبی و طهارت و الوف کیفیت محدث^{ان}
ارباب کم گفته باشد و کم شنیده باشد سبحان الله و نعم باقیل^ی موی بهوشن^ی فت بیک^ی
همقا^ی و نوعی ذات می نگری در شبی^ی به تخصیص مرام اینکه جامیکه حقائق پوزر انیه و ذرات
قد طاهره انبیا و مرسلین در شمار آخره بنجر حصن حصین عاطف دریافت احمدی
قصرت حد حمایت و نصرت محمدی^ی مکن و ستم از زنده شده^ی و انسلک بر فرقه امتیان
محمدی و شتمال بتوالتیان و موافقان احمدی از قبیل اصناف^ی نشر یعنی نسبت^ی
دیگر می^ی یا بر عقول ناشوقیان و ملوکوتیان راجه یار و زهره که شهب قوت و راکه^ی
کنه^ی آن دو اند و از زبان قاصد البیان چه معرف نامقبول صوت فی اصول خبر^ی
بنجر انکه بود کلمات طیب^ی علیه و سلم و استقامت از ان فیض^ی بر دارد
و از صله^ی این تحقیق برابر^ی بالقصد^ی متوقع حسن اجرات و عظم تاج و ثمرات و نبوی
و اخروی از پیشگاه محمدی و بارگاه احمدی گردد و نعم باقیل^ی لا یکن الشار
کما کان حقه^ی بعد از خدا بر دل^ی قصه مختصر^ی و اما انما اشرع فی المقصود^ی متوجه کلام

على بعض النجرات والنجود والى التوفيق والهداية وعليه التوكل فى البدائية والبنائية
برقبتان انوار است كاشفان سر حقیقت محتجب تا كه اى معنى لا تحقق گردیده است كه
هر كمالاى وصفاتى فردى كه در ذوات سایر انبیا و رسل مضمون و مودع بودند و از قو
ایضال گردانیدند مجموعه آنها مع شى را يك بوجه اتم و اكمل از ان بهره عالم فخر بنى آدم
الغنى طهر و جلوه شهود گرفت بلكه چون اشغال و مشغول انبیا را آخر مانع حصول
ماه الامتياز كلى و فائز تقود و الفرد و همگى بود لى صفات ذات باك آن مبداء كاشف
با اینها ذوات و كمالات مخصوصه آخر فارق و فصل است معنی گردانید تا قریب اتم
و حضرة صورت عظم آن رسول اكرم با خداى عالم از اجلى بدیهیات و عظم مشهودات جلوه ظهور
و طمان شهود و بد و بالفس و آفاق بدایه و عیان تا مرئى و محسوس گردد و شاید تفوق
بر بدو توى حقیقت محمدى بالوف جلوه گری باز كه فضیلت و سریر اشرفیت نادیدنى
ندار گردد و فاعظم انبیا اولی الانصار و استمعوا و انصتوا یا اولی الاكابر
كه مجله از معجزات و خوارق مبررات نبوى صلعم است زنده فرمودن ابوبن شریفین
بد و اشرف شد از اشرف ایمان دولت اسلام و عرفان آن هر دو مقتدر محققین
متماخرین و محظبین بنزدین سفاد خلفا جملته و کلیته طائفه اجبار كیار و عوادم
قدیمه و جدیده ابراز اظهار این سلسله جللیه را از عظم مسائل اسلام و از اكرم و افخم خوارق
و حصاد احیى آن نبى كافه انا هم علیه الصلوة و السلام شمرده و اى معنی را من كل الوجوه بجز
سیدید و عنوانات شصیده و روایات وثیقه از اخبار متوالیه و احادیث متنابعه
قیمه تویه صحیحه مطلوبه تحقیق و پیرایه یقین داده پس تبرا این وضع و حج ساطعه و ادله لا
ما رقیه بپایه صد ادوات متسانده حتى كه علمای متاخرین این سلسله مسلم الشبو

لطیف خاطر ايجاب و قبول نموده و نوعی اندر میناب از قبل و قال و چون در جبال نشو و
 تغذیهات ساز و مجربان و همچنین و تکریم بطهاره بنی الاکرم قرطبی میفرماید مثلاً صه شمس
 عبارت فارسی چنین است که چند ایضاً تم البینین فضائل و شرف سید المرسلین
 و اما مقتوی اینها بطوریکه در کلام پیرایه گوناگون از قوت بسط میگرداند الی حین این
 و متابع و متوالی میشود و میگذشتند الی وقت الارتحال پس مضمون عبودیت شئون هم
 شخصی نیست از العبادات و فضائل الهی عطیات و اكرامات باری که در دنی و دهر
 وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا قال سیوطی فی المقامات پسندیده و احسن
 میگوید من المعجزات الوفی جمله و اتاه من الخصائص ما لم یورث نبیا قبله و قال ابن سید
 الناس و بعض اهل العلم ان النبی صلعم لم یزل رقیاً فی المقامات بسینه ضاعها فی الدار
 العلینه الی ان قبض الله روحه بطهاره الیه و ازلفه بما خصه به لدیبه من البرکات حین
 اتحد و م علیه فمن الجائز ان تكون هذه درجه حصلت له بعد ان اتم ثلث ان الاحیاء
 و الاموات من المعجزات تلك الحادیث فلا تعارض و كان مما شئت من المعجزات و احضار
 الیه احیاءه حتی آمنابه البویه و قال القرطبی ان فضائل النبی صلعم و خصائصه لم یزل
 متوالی الی حین و متتابع الی وقت وفاته فیکون هذا فضلاً و اكرامه و فضل
 و لیس احیاءها بمستنقع بشرعاً و لا عقلاً البته توضیح کلام و تبیین حرام بدستگرفته است که
 مسئله احیای والدین رسول الثقلین و شرف شان بشرف ایمان و دولت سرمد اسلام
 و غیره فان از مسائل قطعی و یقینی است و نیست با حدی و وجه از ممنوعات عقلی و شرعی
 چه حجه عبارت است از خرق عادت که بر دست مدعی نبوت بر وفق دعوائی وی
 ظاهر گردد و غیر وی از اتیان مثل آن عاجز آید حکیم مطلق که تمامی امور را در دست

ساخته است و سنت الهی بر آن رفته که آن امر را بی سبب بردست رسول بخنداند
 بیدار و در آن زمان بود بر رسالت وی و محمده فعل الهی است بنقل رسول چه خرق مادی
 حلق از عید ممکن نباشد و جمله اقسام خوارق چهار است اگر بپشرون بایمان و عمل صالح
 نیست آنرا کرده است راجع گویند و اگر بپشرون بایمان و عمل صالح و کمالی مغفرت و
 آنرا که استند آمد و اگر بدعوی نبوة باشد آن معجزه است و بگای از عوام مومنین و این
 مشایخ نیز ازین باب ظهور یابد آنرا معون گویند پس هر یکی حسب اقتضای حکمت الهی
 بیانات و معجزات و خصال و کمالات عطا شده و مجموعه آنها مع شئی زائد خاتم النبیین
 عطا شده و ظاهر است که حضرت عیسی را از جناب رب العزت عطا شده این معجزه جللی
 که از جمله قلم باذن الهی است و معجزه بود و تا بحال قانون معجزه و قاعده نموده
 سابقه صد نسبت بآن مولا عالم سبب و لذام چه گفته آید پس ضروری شد که فاطمه
 همچو معنی نیز از آن سرور عالم معلوم پیرایه حسن و طریق مستحسن و مسلک محمود و قابل ملاحظه
 المعان ظهور و جلوه شود و یابد اگر چه بیانات و آیات از انبیا و کائنات بدین مقتضیست و اگر
 از قوه الفعل گراید مثل اشتقاق نور و سلام و کلام کردن حجر و آهن شجر پیرموده او و
 چوب ستون ابرق و او تسبیح کردن سنگیزه و او در سوره و در حق یار آن و در
 شدن چشمه ثقی و آب از انبیا و او و شکایت داده شتر و پاد او و دیگران و
 بی زبان پیش او و گواهی دادن سوسمار و گریه صواق دعوی او و سیر شدن
 از طعام اندک به برکت او و در شدن امر ارض صعبه العلاج بدست او و
 بر سر آتیه ازین کلام عظام به قلب مقدس او با وجود اتمی بودن و غیر از آیات
 و معجزات پیر مبنی از انداز و بشیر مدیج و مناقب کمالات و معجزات و اخلاقی حمید

و از صفای پسندیده و شامل محمود و خصال شریفه حضرت رسول مقبول صلعم فروز
از حصا و اعدا پسندیده و در شرف بنیت که هیچ و هیچکی را اخاطیه نماید چنانچه معجزات
حضرت رسول مقبول صلعم که در کتب احادیث و تفسیر ثبتند چهار هزار و شصت هزار اند
پس بقصه ای که بهمین وجه اقرب و مماثل و غایبه و فوق و مشاکل است چگونه محل
سبب جاد و مستحجاب و ابا و انکار و اعراض و اغماض تصور دیده شود قال سیوطی
فی المقامات السندیه و بعض الاساطین ایده و بشیده و قواه و شنده و مهد طریقه
و سید کرم بانه و افق القاعده اللتی انفقت علیها الامة کلها انه لم یورث نبی محجرة
او خصیصه الاربع لبنیا مثلها و قد اکره فی عیسی اجبار المونی من القبور فلا بد ان یورث
نظیر و نسبت بذه لقصه فیما شہر من الماثور و النکان وقع له من بذل لخط نطق البزاع
و حنین الخشیة من الاجزاء فان قصه الابوین اقرب الی المماثلکة و نسبت بالکلمة
بانتبه محضی غانده که وقوع و شهود همچو کرامات از بعض صحابه و ادیبای ائمه بطریق
شہرت و توانیر ثبوت یافته است که تردد و انکار را آنجا مجال نباشد در اثم مقام نظر
باطناب بشوید و دوسه حکایت بطور مثل مشہور و نظیر معروف مسشتی نمونه از خروار
اکتفا میکنم ضحای شفا فی اخلاق المصطفی حضرت مولانا قاضی عیاض رحمہ از کمال
دایب و آواجب و غایت آب ذناب استکمال انہی فرموده ترجمہ اش می کنم و زیادتیا و بیکم
یعنی ابن عدی از حضرت انس رضی زانیت کرده که جوانی از انصار وفات یافت مادرش
که سنی و کوری می داشت بر فرق عشق جامہ انداخت و ما حاضرین از مادرش
سرخان مصایرت و ستر جاع در میان نهادیم بہین حالت مادرش پرسید کہ آیا پس
مرد جواب دادیم کہ اری گفت کبا العدا اگر تو دانا و علیم است با منعتی کہ من بطرف تو

و بطرف بعین نور باین امید هجرت کرد و امام که خود بر سر جهالت و کسرت با اعتنا نشد و مالی پس
 این شد که کسرت بر ماغیند از خضرت انس میفرمایند تا بحال و و با پیشیم که او بموتی جامه از سر
 برداشت حیات کایله و زندگانی تازه یافت مقام بصیرت و علمت باولی الالباب است
 که از دست نسبه الالبابا خیر الوری پیر زالی باین از برکت نام نامی و هم کرامی محمد صلعم
 خلی کانی و نیز بهیچ از عبد الله بن عبید الله همداری روایت نموده که هرگاه و ثابت
 بن نبیس در جنگ بنامه شهید شدند و در دفن شان حاضر بودیم هرگاه در قبر گذشتیم
 بشنیدیم که میگفت محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الشهید عثمان الهاریم
 و بعد از این کلمات طلیات همچو حالت سابقه درود یافتیم این هم هجرت حضرت صلعم
 است که بموتی از بند گذشته شهادت رسالت و خلفا را شدند داد و نیز طبری و ابو نعیم
 و ابن مند و از نعمان بن بشیر روایت نموده که زید این خارجه چون وفات یافت
 نقشش از جایستور بود و زنان حوالی او گریه می نمودند و وقت که بن خرب عشا بود
 گفتند که خاموش شهید و ساکت مانید من بود چون از سر متوفی برداشت این کلمات
 طلیات شنیدند محمد صلعم رسول الله الامین و خاتم النبیین و کتاب الاول باز فرمود
 صدق صدیق و مع حضرت خلیفه اول و دوم و سیوم که قایم نهاد و آخر گفت السلام
 علیک یا رسول الله و رحمة الله و بركاته بعد از آن حالت سابقه گشتند اینهم هجرت
 جلیله بخضرت صلعم از پیر که امنی و کسرت و قیبه محقق گردیده است که کرامت
 بحق نبی هجرت می شود چه این ولی الاهت ادست معبد و قیوع همچو امورات
 خالبات و بینات و اصحاب خاصه اعیان اموات از بعض اعظم ادبیای است
 محمدیه بشیر و اکثر دست داده حضرت امام با فیه رح که از اهل الا بر و از احاطم

بواسطه آنکه در اسلام الثبوت همگی شیوه نظام و عبادت ابرام حضرت حرمین الشریفین هستند در کتاب
 مرآة العیونان بعد از آنکه بکثرت و تواتر کرامات حضرت جناب قطب العالمین حضرت غوث الاعظم
 قدس ابدا سره العزیز منیر بنید و کراماته بطلعت حد التواتر معلوم بالاتفاق مالمخت مشاهیر
 ابن اندلس شیوخ الاقانی و همچنین را حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحه و تکمیل الایمان
 و غیره تصحیح فرمود و مهران گفته که گاهی بعضی ارباب تمکین که قدم صدق ایشان مقام
 ولایت راسخ و ثابت است بدعوی صادق نیز متهمون گرد و قبالوا و کان الشیخ محیی الدین
 عبدالقادر جیلانی رحه کثیر الدعوی بحق الحق فی حق اندر نیاب بنو لوی محمد احمق حساب
 بمغفور هم در باب مسائل رسوخ عقیدت و ولوق ارادت از آنجناب عظمت آباء باین
 عبارت اظهار فرموده اند که بر ثبوت و تحقق ولایت و کرامت غوث الاعظم رحه بسیار
 از علماء و اولیا که احضار آن ممکن نیست رفته اند پس منکر آن باید که خاطی باشد زیرا که
 انکار کرامت ایشان موجب تحطیه و تفصیل بسیاری از علماء است انتهى ایندز تمیقاً بطریق
 مناسبت تمام بر ذکر یک کرامت عظم آن محبوب و عالم الکفای میگویم حضرت انام ایضاً
 تصریح این قصه طویل و کثایت عریضه با سلوب بدیع و عذوان بلیغ فرموده فیض حضرت
 عبارت قل دل می نگار که بجزای پسری شدت و او از حضرت جناب غوث یکال محبوب
 خلیه عقیدت دلی و ارادت قلبی میزدشت و از قصص انانی و لوله نقوش و غلبه حال پسرها
 پروانه و لبر بر شمع وجود باحوال آن سراپا مقصود خود را نشان داد و زیارت حال آن
 فرد گرد دست دهنه را جارحاً و در پای مبارکت نشاند + روزی از حسن اتفاقات باور
 پیشرف حضور بی آنجنوبیت آباء مشرف گشته التماس نمود که من بطیب خاطر این رسیده
 جناب بنو دم و حسبه مدح و ثنای خود منانم و حضور باین تعلیم ناظر فرمایند و انحصار کلامی

این عبارت از کتاب
 مرآة العیونان است
 و در آنجا که
 حضرت غوث الاعظم
 رحه را در مقام
 ولایت و کرامت
 آنحضرت
 ذکر کرده اند

گاهی ابویرزال منبسطهای عسوف و دافست درون دنی بر اعلیٰ میدان می اندازد و می زند
 که لاغر و ناتوانان را گردهم هست و نخودهای خشک میخورد و دنیا بانه و چشمه بانه بنسب و حضور
 آن لایت پناهی مشرف گردید دید که حضور سرابا نور حکم و جاج و جبر و لایزال و نفاش بل منقار
 سوزن کرد که با حضرت از منزلت و مصفت حضور استحقاق خیلی سستید مبرئی میشود که ولی باین
 لایزال و خام باین سند لایزال و حضور که است محمور بر عظام و جاج مطبوعه دست اندازده و
 قوی با یون اسد الدینی بجای عظام المرموم بغیر و در آفرینش از ای یونیل امر جلیل آن مسجنان
 به نظر کلمات قدسیه همانا آن جاج مطبوعه حیات کامله است و در مرتبه تسبیح و تهلل آغاز حیات
 ارشاد و فرمودند که هر گاه که در زند تو با میمونه خواهد رسید انگاد همچو خوردنی لذایذ و نفایس
 حوائی و ناکامی نخواهد بود حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی ۷ در جذب القلوب میفرمایند
 که بکن از شاخ عظام گفته دیدم چهار کس از مساج که تصرف میکنند در قبور خود و باین
 تصرفهای البشای و استیحا حیات بلکه بنسبت از حیات حضرت محبوب سبحانی روح و حضرت شیخ
 و ازین مقصد و حصر نیست آنچه خود دیده و یافته گفته است بهیچ وجه نمیتوان آنچه از علوم و
 معارف الهی عجایب و غرائب نامتناهی از افراد این است بطور آموخت از هیچ کس
 به وقوع نیامده بی اختیار بغیر حال استجا و فور و ذوق و کیفیت ختم سلسله قادریه بر زبان فخر
 یا شیخ عبدالقادر جیلانی مشایخ الله حضرت امام باقری ۷ در تاریخ خود میفرمایند که از ورید
 این ختم قادریه اکثر افراد و ارباب بمنزلت الایب و درجه معرفت فایز شده اند و انواع
 فتوحات و صفات کثرت و باطن در یافته اند و من نیگرو و یجادل فی هذا البقال فلیطالع
 یرجع الی تالیفات الامام سبحان الله و لنعم ما قیل سده دست یقین ابدل بدست
 شایه و جیلانی که دست او بود و اندر حقیقت دست یزدانی و اتحق بعض که ایمان در دست

نات

اجود می و مقرر این است که هر کس در انجام وظایف مقتضی با حسن فیه بقوان و عبارات در و میر و عونا
 آخر فرموده اند پس الحال را باید که حدی ابو اسرار سلیمان حرق نامستول صوتی بی اصول و سیر
 و از اقوال کائنات الاغمال اب باشد که اویش بر ذوال لطف ایمان و آخرش بند برینا نیست
 است لغو و بالید اما احقاق و البیاض یعنی خیلی هیلت و فرصت میخوابد و اندر آنم انوار چشم
 وقت ندارم فاما این قصیده مرصییه از آیات بر این مظهر اوله نمک در تبا فیضات دیگر است
 ثانی غیره مصرع نموده ام فلیطالع ان شئت در این مقام هم از اندان قول جامع و مانع
 ختم میکنم که حضرت مولوی منوی علیه الرحمة میفرماید آیات کانی بجای شیخ حسن
 هر هاست . فانی است و گفت او گشت خد است . چون خدا از خود سوال که گفته پس
 دعای خویش چون رو کن . گفتگوی عاشقان در کار رب . جو شش عشق است و بی
 ترک ادب . و علم فیضیه و انکشاف بدی این سرکون و از مکتوم از بابیه مسئله و فیض
 و نوافل باید جست اگر صحیح بحال و سلیم القلب است ضرورت و قاطبه بی مقصود توان بر دهر نقد
 و علی این تعبیر اندر مقام شاید اینی راض قطع و مدار میت اذ د میت و حدیث
 نبوی صلعم یقرب الی بالتواقل همواره نصیب العین سازد و ازین مروت معنی هر چه
 مقصود بلکه بطریق معانی هر یک مطلوب بوجه زیبا نماید سبحان الله بمحج مضمون طویل و
 بعضی اینچنین عبارت و تفسیر طی و مودون کا ز نمون او تربت جامع الکلم بود صاحب مرقا
 از فضیلتان کلام مخزن نظرش بر تفسیر اندر میناب نموده است و احقانی فرموده که قطع
 از سه کات من فتم ابواب آخر نماید بنده العبارة للعبیادی و لواحق فباید به الطلیع
 ملک مقرب و لانی مرسل اما الواحق فهو انظر الله لک علی بعض احسانه لوجه علمه و خرج
 ذلک عن الخیب المطلق و صدار خیر اصنافاً و ذلک اذا تنور الروح القدسیه و از خدا و خیر

و انظر اقبالا و اعراضا عن ظلمة عالم الخس و محلكة ذات القلب عن صدر الطبيعة و المبدأ
 على اهل و نصيان النوار الالهية حتى يقوى النور و ينشط في فضاء قلبه فتفكس فيه
 الهوش المرتسم في اللوح المحفوظ و يطبع على المعنويات و يتجلى في اجسام العالم السفلي
 بل تجلي صيغة القياض الاقدس معجزة التي هي اشرف البعاطيا فكيف لغيره ان يتجلى
 باجملة سبحان الله چه رتبة است و چه عظمتی است اولياي است محمدیه و گدایان استانه
 منصفه طغویه را که معجزة احيای مونی که از عظم و اکبر ما به الافتخار قوم عیانیان است
 بلکه البیاد بالسر بران الوهیت عیسی همین معنی را قرار داده اند باولیاي است محمدیه
 که شتم خیر امت نصیبت و عطا گردیده و بکرات مرات از اهل ارباب عظم و از اولاد طغویه
 و لعائن شوند در داده احمی علماء امتی کا بنیاد بنی اسرائیل تا بحق سید المرسلین خاتم
 النبیین مولائی عالم فخر بنی آدم چه گفته آید اندر مقام صاحب مقنیده برده روح
 چه خوب فرموده است که لو ناسبت قدره آیات عظماء احمی سمد حین یدعی دار النعم
 الحاصل کاف اهل علم و طائفه اهل حدیث از قدیم و جدید روایات میکردند خبر صدق
 احوای ایمان را باین بین و عده ترین به بیان مبلغ و مطلوب بدیع بار و آیات و شوق و
 و متبعین مبلغ بگذاشتند از حسن تذکرات آن و بش و نشر میفرمودند بحین الناس فی بصره و محضی
 میکردند و معدود و محسوب میفرمودند تحت حضرات بعض معجزات و در داخل نمی بودند بجز آن
 مناقب مکرمات قال السیوطی رحمه فی المقامات السعدیه و قال اهل العلم و الحدیث یرون
 بذ النجرب و به بسردن و میسر و نه بین الناس لا یسرون و یحفظونه فی اعداؤا احفاد النعم
 و المعجزات و یدخلونه فی اخیر الکتاب و المکرمات انتهى حال این جزو ضعیف الضم
 تحقیق را با قصد حق این امر خطر بر طرق سنیة با حفظ اصول شرعیة استقامت

و ستماد فیض محمدیه بر خود بگیرد و تو ضیح کلام و تبیین مرام به بیانی بنماید که اگر خداوند
 قطعاً و جزاً در دلهای کارگر شود و در قلوب اسلامیان اشراق و نشر حرم نور لقین بنفیر اید
 میگویم که ستمد لال احتجاج منکر در مقام باین نحوست که نزول یافته است بصحیح
 مضمّن عقوبت انبیین رسولی تقدیر صلعم وَلَا تَسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْحَجِّهِمْ یعنی
 بهای علی میفرماید که ای حبیب صلعم از تو پرسش نخواهد شد که منکران تو چهار بر سر راه
 پناهند و چهار اعتماد ورزیدند اگر چه آن منکران و معاندان داخل شدند در صحاب کجیم
 یعنی اصحابان آتش سوزان هر قوارت نافع و عقیوب لفظ و آلات لصبغه نبی صحر
 آمده است و اکثر معتبرین معنی این چنین گفته اند که مپرس از حال دوزخیان که نه فرمان
 تحمل ربان آن دارند و نه گوش طاعت سماع آن مراد ازین نبی بیان شد است عقوبت
 دوزخیان نیست صاحب تفسیر معالم التنزیل آورده وَقَوْلُ الْآخِرُونَ وَلَا تَسْأَلُ الْكَافِرِ
عَنِ الْهَنَفِ یعنی دوست مبسول غنیمت کما قال الله فَأَمَّا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَعَلَيْنَا
الْحِسَابُ انتهى عبد الرزاق وابن جریر از محمد بن کعب قرطبی از داود بن علی صم
 روایت کرده که آنحضرت صلعم روزی میفرمودند که کاش بدانم انجام ما در پدر من
 حقیقتاً آیه مذکوره در سناد من بعد آنحضرت صلعم گاهی مذکور والدین خود نفرمودند
 تا آنکه وفات یافتند شاه حبس مولانا فتح المهد منفور در فتح العزیز اندر مقام بعبارت
 مقل و دل پر ایراتیم و اکمل تحقیق ساری بالصدق و روایت صحیح و ندب تویم و سنک
 سلیم علامه سیوطی رحه اکتفا فرموده و بهتر و بالا تر ازین تحقیق مذیده و راسی نیافته
 صاحب بصیرت و خبرت بفکر صائب و ادراک ثاقب ملاحظه نماید میفرماید که علی جلالت
 سیوطی از بعد از ذکر این دو روایت گفته اند که با وجود ارسال سند ستماد اینها بهتر

ضعیف است و لهذا باسباق کلام چندین مناسبیت است ایضا شیور ربنا
 بر این احقر العبد واجب افتاد که بنده می تصریح این احوال توضیح این ابهام از تحقیق سر
 تصدیق علامه سیوطی که از اصحاب العجاایب فخر العلوایب است باید نمود و البواب تحقیق
 و تصدیق و ایمان بجایه این جان عالم و عالیان باید که شود بمحقق و محسبش بعد است
 نبیارت فارسی چنین است که تحقیق یعنی در علوم حدیث متقرر و متحقق گردیده است که
 سبب اول این آیه حکم حدیث مرفوع است و مقبول نمیشود از آن مگر صحیح متصل الاستسناد
 به ضعیف و مقطوع و این سبب از آن قبیل است که تا حالا در کنگر دیده است برای او
 در دنیا اسناد صحیح متصل که ذکر کرده شود و منکر هم قاطعاً چنین عرض نمیشود بلکه لازم
 تلقی بسمع قبل بلا قال و قول خواهد نمود و رضا و تقدیر اگر منکر در احتیاط تعدیب و حقویت
 تشکک احتجاج حدیث ضعیف و خبر یک یک باشد که و مقابل آن احوال و ثبوت و اخبار
 و روایات احیاء ایمان با وجود اینکه مثل اوفی و ادقی و اصدق از آنها در تمامی امور اند
 اولی بالقبول احسن البسیج قایم الامر و منتهی القالی اینکه الحاکم منکر بخریقتن بر آید
 ضعیفه و اسناد و ترکیه و منافق و تعارض لازمه دیگر مسامحی و دخلی نباشد چنان
 باصواب با اقامت ادله و بر این الاجواب حسن اتهام و انکشاف تمام مختصر است آید قال
 سیوطی فی المقامات السجدیه و اما احتجاج المنکر فی هذا المقام بانه نزل فیها و لا یقتضی
 عن اصحاب اجماع فنقول قد تقرر فی علوم الحدیث ان سبب الترفیل حکم حکم الحدیث المنکر
 لا یقبل منه الاصحح لم یصل الا اسناد و لا ضعیف و مقطوع و غیر السبب لا یعرف له فی الدنیا
 اسناد صحیح متصل بیکره و المنکر یعرف ذلک و یعترف به و اذ احسن علیه الا بیکره فان
 اجمع فی الیقین بضعیف فاحادیث النجاة مع کونها مثل امه اولی بالقبول و ان تشبث

فی البیان هذا المقطع ثم لا شئ فی الجان بذک الموصول مع ما یضم الی ذلک
 ملاحظة خطاب ابن الاثر من قبل ما بعد کلمه فی اهل الکتاب من قوله تعالی یا بنی
 اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم المشیئة بقوله واذا ابتل ابراهیم
 ولما احدثت القصة بمنزل ما صدرت وکرزدا ریائی اسرائیل ایذا انما تختم طولها جملین
 فقول ان المراد باصحاب حجیم کفار اهل الکتاب بجا حدون عن الاما به والمنا ب یورک ان
 مدنیته حویک فیها من بنی اسرائیل الذریه والکثر باخو طب فیها الیهود الناقصون ما فی التور
 من المعجزه انتهى فاعتبروا یا اولی الالبصار انهم مقام صانع طبع وقاد و فکر نقاد
 فی مقصود ان بر و حیل متین لصدقت و معدلت از دست ندهد اولایک من حیث ملاحظه
 الخطاب ملاحظه نماید که تحقیق آیات با قبل ما بعد من قوله تعالی یا بنی اسرائیل الی اذا ابتل
 ابراهیم کلیه منزل بحق اهل کتاب گشته اند بار غلبه تمام و ختام قصه معجزه آغاز کلام
 و صدارت مقام غر مود و ثانیاً اینکه در تکریر نداء ریائی اسرائیل بدایه و سر حتمه ایذان
 و اعلان نیت بر تمام و ختام این قصه طویل و حکایت عرض پس لحاظ حیثیت بلاغت
 خطاب اعتبار تناسب قبل ما بعد حسن و جوه نادوی با علی ندر است باحقاق و اثبات اثر
 حتی مراد باصحاب حجیم کفار اهل کتاب هستند که مدته العمر مسلک شیطن و بغوایت بعد
 حصول احوال بلاغ بسین حکام احکامین ممکن ناند و همین معنی از مود و مود که است
 اینکه سوره مدنی است و اشارت خطا بالتصریح بنی اسرائیل و ذریات آنهاست غالباً
 و اکثر مخاطب اند طائفه یهود که ناقص و منکر میناق و عهود و مندرجه توریت بودند خباثت
 همین معنی مترشح میشود از حیثیت تناسب کفیه و معنویه چه طبقه حجیم از اعظم طبقات و کبر
 در کات و اصول تعانات نیز ان است خباثت برای همین مقروض مسکن معجزه کافرا بوجین لعین که

رسول مبعوث صلعم حسن مثل ان در عروه بند و مود بات و عول بنده الامع لما سميت فاد
من خارج الكلام السوطي وهو يرشح ذلك من حيث المناسبة للنفية والمعنوية ان يحجم كلام
من النار كما هو مقتضى اللغة والآثار المروية اخرج ابن ابي حاتم عن ابى الهالك اخرا لثا العبد
الا بزار في قوله تعالى اصحاب الجحيم ما عظم من النار واخرج ابن جرير وابن المنذر في قوله
لجبا سمعة البواب قال اولها جهنم ثم نظى ثم خطم ثم السخرو ثم السحر ثم النهاب و قال ابن جرير
ابو جيل قال ذى هذه المتركة من عظم كفرة وشقة ورزوه وعاند عن علم وليس بتدليل
ما عنده من آيات الكتاب المبين وحيد ما بعدوا واكر وحرف ما في التوراة وغيره و
صلعم في رسالته وهو ما مور في كتابه باتباعه في حق الله وطاعته ولا يلحق ذلك بالحقرة
لا علم عندهم ولا كتاب لا عناد ولا تبديل شيء من الخطاب فان هذه الدرر كنه ليست
الحقل خصوصاً من هو من المصطفى صلعم سبيل الى سبيل انته اذ ريفت مقام هتبا
والكتناء هتبا بمعنى كل طبقة حجم سكن ومقر تشخص هتبا كهفزان خبر تبه يقضى رسيد واحدا
والثقال شيطنت وضلاطت ان باعلى شورش و خردش بمجوز خراف وعو وشتكبا كافر
فرعون سرزده ومواره معاذ علم ولعين وغيره وحرف آيات كتاب مبين مانده وكفر
لواح از عتراف رسالت ونبوة مرسل خدا مؤذ باوصف معانته خوارق با بهره وآيات
و بنیات و نحوه پس بر اهل فتره چگونه صدق معینی راست و درست خواهند آمد بکما
ف منی بینی در حینیکه ابوطالب محض از لواظ نسبت سلسله قرابت و حققی کفالت
در چنان حسن شرف ملازمت آن سراپا رحمت و خیر و برکت از طابغة اهل نار امون
و اخف در عذاب خواهد شد حالانکه مدة العزیز شرف لتعمیل او افر و نواهی گریزان میسر
و مانده قال العلامة فيه و قد صح فی الجی طایفه امون اهل النار خدا بالما جاز به من بره

و دایم به نظر ایامی که امتداد عمره و امتناعه من طاعت امره فماتک با بویه الذین
 نما شد قربا که حیات و قصر عمره بسط عذرا فماتک با بویه الذین
 علیها الخذاب عظیم الذی لا یغنی من له ادنی ذوق عظیم انتهی اندر رضورت از چشم بصیرت
 و عین خبرت قیاس کردنی نیست و بدل اندیشیدنی است با صلاب طیبه ارحام طاهره بول
 شریفین رسول ثقلین صلعم که بفضل عظیم خدای کریم رحیم یوتیه من یشاء شرف دولت
 جلال این تمثال مراتب جدا نما شرف گشتند آن نور خاتم ذات احدیت مبداء ایجاد و مکی
 بویانی با ارحام طیبه صلاب طاهره مستقر و متمکن شدند بسبب جلوه خفیه و نقل هر دو بکایت میزان
 خواهند گردید که جانب واحد عظم کفر انباشد کند باوقتی عنادا و جانب ثانی باشد قربا و اکید حیا
 و قصر عمره و بسط عذرا و عظم منزلت و حقیقه معنی احادیث منکثره بروایات صحیحه من البواع
 چهارت و شعر مالوف شرافت و کرامت آن هر دو حضرت بطرق متعدده و سبیل منکثره
 بدایسته و صراحت وارد شده که بر هیچ یکی از اهل علم قدیم و جدید از آنها مستور و مخفی نماند
 پس شخصی که برای او ادنی ذوق سلیم و طبع مستقیم و شائبه لطف ایمان و ثمره اهل المعافان
 ایقان است کی جواز ایمنی را خواهد داشت که بوی شریفین شافع ثقلین لغو داند از ارباب
 حجیم تصور نماید و معاذ الله اینکه شاید بوی خیر ثقلین صلعم در حلقه حجیم همچو آن کافران سلیم
 و جاهلانی که تسلط شود بر هر دو خداییم در حالیکه منشور کرامت گنجور و منقش معصوم و لیس
 عظیمیکه بدین صدق مقال باشد خالق کون مکان پس مراعات و حفظ احترام اکرام
 آن سید ذی نام اینقدر محفوظ داشته باشد و ما کان الله لیلعلیهم و انت فهم
 انگاه قبل قال و چون وجه را می بیند و خلی چگونه ندارد چه در حینیکه از جامه نفوس خبی
 اینغنه متصور نیست که تعذیب عقوبت بوی راضی شدند نسبت از آنحضرت شافع

المجربین و یا از سلسله ائمه الهی که با سادات و اعیان معنی هم می
تقابل خشونت و عبودیت ساخت و نظر خلوص را رفت نه در داشت کی جواز و عینا
ان معنی تسویه شود که سرسبز از محالات خلقی و محالات عادی است و بدیهه و عیاناً متبادر
و متخالف از طبع و عادات قطری است و نیز از همه مجوه معانی و مبانی اشعار و
یقینی است از همین است که روایت کرده ابن جریر از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که گفت
عیطک انما که از روضای کسول قبول صلعم است یعنی که داخل شود احدی از اهل بیت او
در نار و اندر بنیام اکابر و ملکا و اجداد فضل حکم معلوم فرموده اند و نیز روایت نموده ابو سعید
در شرح خبوة و غیره من حدیث عمران بن حصین مرفوعاً لیس الاک که فرمود سوال کردیم از رسول خدا
عالم اینکه چه داخل شود کسی از اهل بیت مادران نبی عطا فرمود مرا یعنی که ترا که تصریح
و تبیح و تبیین در صدر رساله بوجه حسن و زیبا گذشت فاما حالاً بنظر علوی مقام اطناب
کلام باز از احقاق و اتات سخن فیه شعار و انتباه تفصیل میدهد مخفی نماند که عدا سید
اندر زیبا بکاری کرده است که در عبارت مختصر همچو مسئله عظم و اطول امر اکبر و احب
برایه بلین و بیان بدیع محصور فرموده و از وجه اتم و اکمل انضام حسن اتمام معنی نموده
میفرماید بل استعد علی من انجی الله لعلین ان یجی به الامم فیه فقیه ربانیکه حضرت
بلد امین سایل فیها رخصت العین میداد و از راه حسن معاد از ان بقعه مبارکه مهیا است
روزی لبا صلوة عصر باین چشم شریف از حضرت شیخ العلام مولانا الفاضل اولاد الامام
شیخ محمد جمال صاحب خطه العالی مفتی حضرت مکه معظمه و اید فضل و شرفه و اید شاره
سینفسر و مستدرک خاصه اندر معنی گشتم حضرت ممدوح بعد فراغ از دستر شد بنیاض کلام
طیباً و لغو طاعت قدسیا و الووف تحیات ذاکیات صلوة و التسلیمات مادله لامعنه یاقه

و بر این وجه ساطعه از احقاق و اثبات جمیع نشان داد و نصارت حدائق ایمان را
 با بسیاری عرفان و کشف رایگان و دوا با استقامت و اندر مقام از معقولات سیرا با تصدیق
 حضرت مدح بنظر اطناب بقبول طایع و مانع اکتفا میکنم که فرمودند مگر که شاید قول علامه سیوطی
 ندیده بل استبعد از سبب آن ابدی فی الحقیقت کلام الملوک الملوک لکلام که مع طبع نظر از سخنان
 بحیثیت و غایت نبامحبت که هر کلمه اش باقل و عمل و هر جمله پس اتم و کمال است و خواهی بدین
 و ساقی بلیغ چه نوع مستلزم متضمن با ثبات و احقاق ما نحن فیه است که هزاران طرق و وسیله
 محقق و منجیات و الوفاء اصناف برارت و انواع مغفرت آن هر دو اعلی حضرت نادری با علی
 پذیر است حالا قول منکر اینکه تحقیق دارد شده اند و احادیث کثیره در تحذیر و عقوبت ابواب
 خیر الانام صلعم میگویم که اندر ین باب اجوبه قویه بارقه و ادله لامعه ساطعه علامه سیوطی
 و غیره اکار سلف در تصنیفات خود فرموده که نقل بالا استیجاب آن طوالتی میجوید ملاک
 طالبی روینماید فاما درین عجاله نافعه و تبصره حقما از شخص و محصلش بعبارت فارسی بدین
 ارباب بصیرت و آویزه گوش اصحاب خبرت نموده میشود که علامه سیوطی رح میفرماید که تحقیق
 مطلع شدم بر آن احادیث بانسرا و تهاجها و جهل بلیغ نمودم و سعی بلیغ کردم در استنباط
 و تتبع آنها پس یافته اکثر آن اجماع است را با این ضعیف و معلول و صحیح اینکه بعضی از آنها منقول
 از ائمه است من انقول یا فیما بین آنها از مردم تعارض تصوریده شود و انگاه احتیاج و فیهما
 اقتد بر جیم بامر مرجع علی ما تقر فی الاصول حضرت ائمه مالکیه نیز اندر ین باب بی اختیار
 کمال برده و جوابات قاطعه و بنیات ساطعه از آیات و احادیث قطعی داده و گفته که این
 اخبار احاد اند البتة تعارض القاطع و یا اینکه احادیث نجات و اسلام و حیات که همه وجوه
 مثل و وفق و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند مستحق و نهیست پس از این نظر

حفظ قوانین مذکوره و حصول مصروفه قاطبه رحمان و نبله باین احادیث واروده باشد
دادده شد با قدام و سبق بالحق و اولی و احق بالقبول و اوسع بدین خواهند شد و لیست
شعرى که سکر مقدمه اطفال مشرکین چگونه عهده برآ خواهد شد و چه نوع سیر انجام این
خواهد کرد که از ورود و خبر دخول نام آنهاستحق است و همچنین مستلزم خوف و وحشت
و ترس و خطر از اصول شرعى میشود چه سکر ازین دو صورت قرار کردن نمیتواند یعنی اگر خواهد
سبب اقتضای حدیث و ابوده باهم فی الناس پس باین قول لا محاله شد قول و فعل عظیم
است و اگر خواهد گفت بقول الناس باز تقاضا باس پس تحقیق بمنفی قاطبه و بدین
و متضمن علی مل از اخبار واروده است باهم فی الناس پس اندر منصفیت لا محاله از تقاضا این
و ادغام این تعارض خواهد شد مگر بخر تسکیم و اقبال منصفیت اخبار واروده متضمن دخول
و نیست منصفیت بمنفی الا بالشفاعة الواقعة من الله علیه صلوات الله علیه

پس من در تبه لیسر فاعطایهم عهدا اکابر محققین فرموده اند که تحقیق در شرع شریعت
مستحق گشته است امریکه منصفیت برای رفع پس اطفال مشرکین و برای کسانی که
بلاغ دعوت بادشاون نشده معتبرین نزد لافى قوله تعالى ولا تفرقوا بین من و ذر
الحق و ما کما مبعدا بین حتی یسقطوا شیئا لا یجوز ان یرد کریمه اولی منوح شد
تعذیب و غنوب اطال داد آیه زینیه ثانیه منوح شد اخبار تعذیب قبل الایام
ملاحظه کنید با معال نظر فوج من و فکر یاولی الا لایحیایا باین امر از طریق و همچون سبب
بدین که نظم قرآن و فرقان همه بر سر ادوی است حیث صور که بصورتی است

و اما قول المنکرانه در بدت احادیث کثیره فی عذابها و نقد و قنعت علیها با سزا
و بالفتن فی جمیعها و خضرها و اکثرها ما بین صنیعت و مصلحت و انصاف و منها منوح

بما تقدم من القول او مما من في طلب التبرجج على ما تقر في الاصول وقد الى
بعض ائمة المالكية رحمه الله تعالى وقال هذه اخبار احاد لا تغار من لقا طبع و
شعري او اقول المنكر في اطفال المشركين والتجبر بانهم في النار متين بين
فان قال مقتضاه فقد اكبر القول اعظم الجهول وان قال يقول الناس ووقعهم
الناس فقد سلم العدل عن الاخبار الواردة بانهم في النار وليس الا كما بها من
عند اهل التحقيق والرسوخ وذلك الا بالشفاعة الواقعة من المصطفى صلعم فيهم
قال ساكت ربى الله من ذرية البشر فاعطاهم وقد وقع الناسخ للاطفال
ومن لم يبلغهم الدعوة معتبرين انزلوا في قوله تعالى ولا تزدوا زينة ويزدوا
واكتفا معدياين حتى نبعث رسولا فاجملة الاولى نسخت تعذيب اطفال
والثانية نسخت اخبار التعذيب قبل الارسال فانظر الى هذه الاسباب المودعة
في نظم القرآن والمناسبات المبتدعة في ترتيب الفرقان انتهى مقامات كبرى
حالا لا يتحقق سديد آخر وبحث شريفه في غير آيات بين وعنوان متين بآية شيد
وقلبا بمرتب ولكن ليطهين قلبي بايد رسانيد وان ايكة بعض ارباب ثقات
استدلال احتياج رفع باسن بانجاء آخر به براين حكم واظهر في موده اندیشه
از ان معبر من تحریر می آرم که مذنب بعض ارباب حديث واحبار كبار جليل الدين
رسول مقبول صلعم از ارباب فخره هستند يعني نيامتند ببلایع بين از نبی مسل
و ايمعنی از اصول شرعية صراحة و ندایسته مستلزم است برفع عقوبت و اس
چه بعض قطعی مذکور بدان نادرسی با علی نذارا ما اذرنم مقام خدشه است که از
بادی به نظر ناشی میشود و نفی است که متبادرا حادث میگردد و آن ایكه قول

قابل اقبال جانب مقابل جا دارد و میتواند که بگوید که تحقیق معلوم گردیده است
 و عزت عیسی بر هر دو حضرت و در صورت تسلیم و محبت دعوت رسول بر سر
 چگونه هستند لال و احتجاج در باره رفع نهی از آیه کریمه و ما کنا مغلیا بیننا
 و درست خواهد آمد پس میگویم که اولی الالباب این نقیض ضعیف و خدشه
 رکیک است بوجهی که دفع فرموده و که بسیار مشور و موده محصلش آنکه اهل علم
 فرموده اند که انفعی الی مومنان به پیرایه نبوت و تحقق نه پیوسته که بلوغ و وصول
 و دعوت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت گشته و نه ایمینی با ثبات و احقاق رسیده
 که آن نزد حضرت شخصی ادرا یافته باشند که او باطل بین دعوت اسلام برسد و
 جناب موده باشد و فرضا و تقدیرا اگر در محبت ما سخن فیه اعتبار نفس تقدیم نیست
 بلا شطر بلاغ حقیقه و الیصال تحقیقه تسلیم نمایم پس این معنی صراحت و بداهت مستند
 ابطال احادیث دارد بحق اهل فتره است و بذا باطل کو و نایا اینکه در صورت
 تسلیم قید مفر و ضمه و اعتبار شرط مقداره سلمه اعنی لعبت ما یافته نخواهد شد
 قومی و طائفة احدی در دنیا بوصفی و حالتی که حکیم کرده شود بران باطل قدرت
 چه که این معنی از اجلی بدیهات و از اوضح مشاهدات انبیاء قبل از حضرت عیسی
 مبعوث و مرسل نبودند با قطار عالم و نیست احدی از اهل قدرت سابقه متقدم
 مگر که قبل نشان لامحاله تحقق نبی مسلم النبوت است تا اینکه سلسله انفعی منقضی و
 شود حضرت آدم ابو البشر و قبل تخلیق و مکرین آدم غیر مبعوث است از کفر و اسلام
 و حلال و حرام عند علماء الثقات الانام و الیهامات الخوص و العوام همیشه صرح
 اسید طی رحمت فان الانبیاء قبل عیسی مبعوثون فی اقطار العالم و ما من فتره

بمقتضای آیه اول و لم یس قبل آدم بشر یخلق به احکام من کفر و اسلام و حلال
 و حرام فان اعجزنا تقدم لعنة ما وان لم یصل الیهیم سحالت اعادیت اهل العترة
 از کم یوحده هذا الوصف قوم حکیم بحال علیهم انتهی مقامات سندیه پس در صورت
 اعتبار مغفرت و عفو و قیود مقدرة امریکه لازم نمی آید و خطر کیه رد می نماید بهمه وجه
 از غیریهیمات و غیره مقتضیات است کما سبق تصریح الفاجیه نهیجی بذاته مستلزم
 و متضمن اباد انکار است آیات کریمه و احادیث طایفه حجت صرح فیہ و قد ورد فی
 اهل الفتره احادیث صحاح و حسن المن بانهم موقوفون الی الامتحان بین یدی المملک
 الدیان فمن سبقت له السعادة اطاع و دخل النجوان و من سبقت له الشقاوة عصا
 و ادخل النیران انتهی تلخیص مرام انیکه اهل فتره الطائفة هستند که مخلوق گردیده اند
 ما بین زمانه و بنی مرسل که نه بلوغ و وصول دعوت بنی اول رود و نه ایشان مابدا
 شرف صحبت بنی ثانی مشرف گشتند مثل طائفة اعراب که حضرت عیسیٰ بلاغ نمود
 بایشان و نه ایشان فائز و مستفید بشرف دولت ملازمت جناب سول مقبول صلعم
 مشرف گشتند فاما اهل فتره موقوف اند الی الامتحان بین یدی المملک الدیان
 پس از آنکه بسقاوت سابقه ابدی منحرف و معرض گشتند و اصل شدند بدرکات
 خیرین و آنما که بسجادت سابقه مزیدی حسن انشال احکام نمودند داخل شدند
 بفوز لقاء رحمن و در باب آریاب فتره و راس این قول متعدد و مشکوه وارد
 گشته اند بعضی میفرمایند که ان المراد اهل الفتره من کان بعد و لور شرعیه
 عیسی و قبل لعنة بنی السراج النیر و موطن هر من قولک لک یا اهل الکائن
 قد جاءکم من ربنا بنبیین لکم علی فتره من الی سئل انما قال المفسر

رابى لعين الفترة ما بين النيين وقال ابن جرير في هذه الآية القول حسن الفترة نقض
 الرسل بعد مجيئهم من فترة الامر اذ بدأ وحكى قال الجوهري في الصحاح قولاً ابانة الفترة
 ما بين الرسولين من رسل الله سبحانه فاما تكون فترة حتى يقدر بها دعوة رسول ثم يباد
 المذاق فيدثر امر او يطول لفظ حديث الجاهل وهو على شرط الشيخين صحيح الاسناد
 اذا كان يوم القيمة بار اهل الجاهلية يحملون اوزانهم على طهيدهم ثم ذكر نقض
 في الاستحسان وهو صحيح في المراء وقد بطلنا ما لنا من افاض في حقه فترة وهو لا يثبت
 باثنين من اثنين على ان في زمانه من لم تبلغ الدعوة وهم قوم واران القين
 فاذا وجد من لم تبلغ الدعوة بعد نبوة بينا بانى سنة والاسلام طاهر الكذب
 وافر فما ذكرك بزم من الجاهلية التي عم فيها الكفر والجهل وطبق الارض وغلب فيها
 كل كافر استه مقامات سنديه والى هم در شرح مسلم تحقيق ابن هسلة كما ينبغي
 فرسوده حيث قال العلامة فيه وقد ذكر الآتى في شرح صحيح مسلم بن هسلة
 فاطلب فيها والحق برأى حكم وقال اهل الفترة هم الامم الباطنة بين ازمنة
 الرسل الذين لم يرسل اليهم الاول والاخر كوالثانية كالاسواب الذين لم
 يرسل اليهم عيسى ولا الحقوا النبي صلى الله عليه وسلم ورد في تفسيره عالم التنزيل
 واختلفوا في مدة الفترة بين عيسى ومحمد صلى الله عليه وسلم قال ابو عثمان الهندي ستمائة
 وقال قتادة مائة وستون سنة وقال عمر والكلبي مائة واربعون
 سنة وسببت فترة لان الرسل كانت تتر بعد موسى من غير القطع الى زمان
 عيسى ولم يكن بعد عيسى سوى سولنا صلعم انتهى بالجملة ان ذكره بتمام حسن اتمام
 انمى جنانك ان القصير وتفتح حضرت عقيل ابن ابى طالب استفادى شود از تحقيق

جفرات ذکر یافته نشده و دیده نشده چنانچه ایشان این معنی را مستقر کرده است
 باقسام ثلثه نموده اولاً اینکه مثلاً شخصی بر بصیرت قلبی خبرت معنوی ادراک تو حید نمود عام
 از آنکه داخل شد در شریعت کفر ندین عمر و بن نفیل یا مثلاً داخل شد در شریعت عیسی
 و ثانیاً اینکه مثلاً شخصی که مؤذنه ادراک تو حید کرده داخل شد در شریعت بنی و نه مخرج نمود
 بر اهل نفسانی خود شریعتی و منهای بلکه باقیاندا مده لمرجال غفلت ایشان با تحقیق از اهل
 هستند و قاطبه این چنین طائفه از غیر معذبین است که سابق التبریح و ثالثاً اینکه مثلاً
 شخصی شرک نمود و ادراک معنون تو حید نکرد و بلکه تغیر و تحریف نمود و مخرج کرد برای نفس خود
 ملتبی بر شریعتی و هم الاکثرون این قسم خدا تحقیق از ان قبیل است که مسلم الثبوت است
 تعذیب عقوبت ایشان پس متاخرین از اهل الهدی و فضلاً و شرفاً فرموده اند که تحقیق واجب است
 اخراج و انفراد حضرت یحیی بر شرفین رسول الغفیلین صلعم ازین قسم ثالث است صرح ایسوی
 فی المقامات السندیة شمس اهل الفترة فیما ذکر عقیل ابن ابی الجراح ثلثه اقسام الاول
 من ادراک التوحید ببصیرة سوارکم بدخل فی شریعتی کزیدن عمر و بن نفیل او دخل فی شریعت
 عیسی و لثانی من لم یشرک و لم یوحّد و لا دخل فی شریعتی بنی و لا ابتکر لنفسه شریعتی
 و لا اخرج و نیاب للقی عمره علی جال غفلة عن ذلک تارکاً جمیعہ قال فی ابی الجراح
 من کلان ذلک هم اهل الفترة قال و هم غیر معذبین للقطع بها قرناً طریقه و الثالث
 من اشترک و لم یوحّد و بدل و غیر و شرع لنفسه فخلل و حرم و هم الاکثرون علی ذلک القسم
 صح تعذیب و راو بعض من تاخر من اهل العلم انه یحب اخراج الایوبین اشرافین من القسم
 انتهی باجماعه یعنی منظور و مقصور و منوط و متبنی بر بلوغ و عبادیم بلوغ و دعوت است و این
 اصح ترین اقوال است معنی شخصیکه رسید بر بلوغ و دعوت پس آن لامحالی ناجی از حد

شرعی است عام از آنکه قبل لعنت محمدیه باشد یا بعد لعنت آری شخصیکه از اهل فتره مثلاً
 رسید بر بلوغ و وصول دعوت و بعدش اصرار نمود بر رد و عناد و ابا انکار پس آن را
 بلا حملات ناری است و انیم آخر است محل اجماع و نیت اجدی را از خلق اندرین
 نزاع صرح الشیو طی فی المقامات پسندید و باجماعه فالمدار علی بلوغ الدعوة و عذر مد
 فمن لم تبعه فبواج سوار کان قبل البعثة المحدثیه او بعد ازین کان فی زمانه فتره
 و بلغه فهو فی النار اذا شر علی العناد و رد و انیم الاخیر محل اجماع لیس فییه
 پس الخلق نزاع و هو الذی استار الیه النودی فی شرح مسلم فمن عذره العذر و سوله
 فهو المعذور و من بین الدفء له من مکرم انتهى حالا احقاق مدعی و اثبات ما نحن فی
 بنحو اخراج و ان مربوط و ادله محجوبه باید رسید که اندر میناب علمانی محققین و احبار کبار
 مشاخرین از اسلام و اخلا سبقت فرسوده اندالی ما هو اقوی در گما واضح مسلک و ان اینک
 حکم هر دو جناب مغفرت آید همچو کسی که با بیان بالتحقیق بلای دعوت رسول نگردد و در حق
 احکام شرعی اصول حقیقه همچو طائفه اهل فتره است تبصریم مصرحه سابقه چه بمعنی
 مکتوف و بر من بر اهل علم است که الی یومنا بعض تحقیق و پیرایه تصدیق از نصیص
 و اخبارات قطعیه نرسیده است که قطعاً و جزم بر هر دو جناب مغفرت آید بلای دعوت
 اسلامی احکام ملت حقیقی گردیده و لغو و باطل بعد بلای وصول دعوت و استیلا احکام
 بر حق صدک ابا و انکار و رد و عناد بر حق پس اندر رضیورت صدق کلیه شرعی و ضابطه
 بل صفت عیان و مستغنی از بیان کل مولود یولد علی فطره مع هذا هر دو جناب مغفرت
 مقبوض گشتند بزمان پیشاب و نرسیدند پس من بلای الاحقاب کما یحقق من تحقیق بود
 التفات یعنی سعت ند و عمر شریف هر دو حضرت تا زمانیکه و قیوف و اطلاع بر اخبار ارجا

انجا که دست دهد تفحص شد که اخبار بزرگوار از حمله الاسفار بعثت فرج
 که از خست صبح ایستاد و در مقام استندسیه و ذهب محققان فی سائها الی ما
 اتوسی بدر کاد اصح مسلکافه و ان حکمها حکم من کم تبلیغه المدعوۃ من اهل الفطرۃ اذ لم
 رنما و عیاد و عاند او کل مولود یولد علی الفطرۃ مع فطیمته انها قهضیا فی ابان اشجاب
 و کم یلباسن من فح الاختیاب فلم امیع عمرها الوقوف علی الاخبار بالانخبار من الاخبار
 و تفحص منها الی الاسفار بالاسفار الی حمله الاسفار انتهم از محمد بن اسحاق مروی است
 که رسول مقبول صلعم در بطن شریف حضرت آمنه رضا بودند که حضرت عبداللہ در وقت
 یافتند بعض میگویند که عمر شریف بدو سال رسیده بود که وفات یافتند حساب
 مدارج النبوة فرموده که این قول اصح اقوال است و دیگر ثقات محدثین و اکابر
 متاخرین هم ترجیح و تحمیل نمیشود فرموده و فاعتمدوا یا اولی الابصار که هر گاه
 که تحقیق مقام و توضیح فرام حسن بیان جلوه اتهام پذیرفته و معنی بوجه حسن
 بر شیخ و ثانی پیدا و هویدا گشته که آنانکه قبل بعثت بنی مرسل متبوعان شستند
 از خصوص قطعیه و اخبار صحیحہ رفع عقوبت و باس شان محقق و مثبت پس حال اعتبار
 تتمه و بقیه این هم گوش خاطر را فرا باید داشت و او را در مقصود و مباحث فیه مباد
 حسب العین باید ساخت که عراط مستقیم و ذهب توهم و سلک سلیم گاهی خطا بخورد
 است صبح ایستاد و در مقام استندسیه و ذهب محققان فی سائها الی ما
 البعثة ولا یجری ولو انا اهل کنا هم بعد اب من قبله لقاوا ربنا لو کنا
 الی سبیل الدیار سو که فتنع الی من قبل ان تبدل و منشیء و قال البعثة
 فی سوره طه ثلاث آیات الکتاب المباین و لو لا ان البعثة مصدیه

بما قدمت ايديهم فيقولوا ربنا الولا ارسلت اليك رسولا الخ وقال اسرئيل
 في هذه السورة ربه استدلل بالعالمون وما كان ربك به قهركي القرسي
 الى قوله الا واهلها ظالمون وقال الله تعالى في عذابهم تكليف الغافل و به
 قاله الناقلون ذلك ان لم يكن ربك هلكي القرسي بظلمته واهلها فاقبلوا
 وقال الله تعالى في سورة الشعراء تنبيه العالمين و ما يهلكنا من قسمة الا لهي
 منذر من ذكره و ما كنا ظالمين وقال الله تعالى لعذر الكفار حيث لا يجدون
 في النار من يصير وهم يصطرون في نارنا اخرجنا الغل صالحا غير الله
 كذا فعل اولم نعمره ما يتذكر فيه من تذكره جاءكم المنذر من الله
 و اين تحبثه ست عظم و بصياحي ست ايم سلم الثبوت عندنا في الفقه و الاصول
 و به قال العلماء الفحول حيث صرح السيوطي فيها فذه القاعدة مقطوع بها عندنا في الفقه
 و الاصول مستقيمة لشربها من ان يورد فيها شيء من لقول الخ برصحاب بصيرت و ازبان
 نبرت محتجبا نذكر احاديث صحيحه و بخاري و غيره و ارد گفته بخلاصه اينكه كافرا بغير دليل
 از صواب ان عبد الله بن ابراهيم تا عهد عام ابن الخراجي و اين شخص اول از آنهاست كه عبادا
 اقسام و برستين اديان منوره و تغيير و تبديل نموده دين ابراهيم كه بهمين سبب به فرمود
 بنبي صلعم او را كه بحجر قصبه في النار حيث صرح السيوطي فيها و اما العرب فضحت الاجاد و نبوت
 البخاري لكل را و داعي با نه تم كيف منهم احد من عهد ابراهيم الى عهد عام ابن الخراجي
 فهو اول من عبد الاصنام و غير دين ابراهيم و راه النبي صلعم بسبب كذب سيخر قصبه النار
 قد نص العلماء على هذه الجملة و رواها اجملة في عدة من الاخبار و تحتجيت روايت من و ابن
 حبيب راجع خود از ابن عباس كه بودند عند ان و محد و ربيعة و مضر و خزيمه و اسد بن

ابراہیم بن یونس نے فرمایا: ایسا نہ کرنا کہ باخیر و در و غصہ اینق حدیثی ذکر شد کہ بدگوئید الیاس
 کہ تحقیق او بود مؤمن حیث صحیح الہدای فیہا وقد اخرج ابن حبیب و تاریخہ عن ابن عباس
 و ابو جہریر بان یجدہ فی البصر قال کان عدنان و معد و ربیعہ و مضر و خزیمہ و اسد علی ملتہ
 ابراہیم فلما تذکرہم الالبخیر فی الرض الا انق حدیث لا تسبوا الیاس فانه کان من مسا
 و علیہ سبک بیا ناو دور و لائل النبوة الی نسیم و و ذیافنہ کہ تحقیق کعب ابن یوی و صیت ثمود
 ولد خود را بایمان آوردن بر بنی صلعم و منور و متبع بلعج و گشتی بکلمات شوق آیات
 بالیسنہ شاهد فحواء دعوتہ + اذا قرئت تبغ الحق خذلانا + مقامات
 و اما کلاب و صنی و عبد مناف و شام فلما نظر فیہم فی واحد من الحجابین بنقل حاتم و اما
 عبد المطلب فغنیہ خلاف و لا شبه انہ من اهل الفترة و من کم تبلغہ الدعوة و علی بندہ یجمل الخ
 حدیث الحاکم و صحیح عن ابن مسعود صلعم سال عن ابویہ فقال ما سالتہما ربی فی عظیمہما
 و انی لقاتم المقام المحمود فلو جابنہما فی ذلک المقام لشفاعتہ ولیث الا فی التوفیق
 عند الاستحسان للطاعة و علی ذلک یحیل حدیث ابن عمر فیما رواہ تمام فی فوائدہ المرویہ
 اذا کان یوم النبیہ شغف ثابی و امی و عمی و اخ لی کان فی الحجاب لیلیۃ و المراد اخوہ من الرضا
 و هو ابن جلیتہ السعدیہ البتہ لہ اہل حدیث و بابہ اخ رضا عی حضرت صلعم تاویل فرمودہ
 عی شفاعت بالتخفیف گفتہ اند و ضرورت کہ این تاویل در حق او باید کرد و چرا کہ او
 بہت زمان بعثت را و سلام نیاورده کما صحیح الامام و قد تاملہ الحب الطیری فی حق عمہ
 علی اہنا شفاعتہ بالتخفیف کما ہو فی مسلم و لا بد من ہذا التاویل فی حقہ لانہ ادرک البعثتہ
 و لم یسلم البتہ حال الاضیاح و نشر ح تحقیق عجیب غریب از تفسیر اکابر دین و علم
 علما و متلخرین داوہ میشود ہر چند کہ از تفسیر و توجہ ان بجا فیرا و بجا ہما مستعدہ الاز

نبندی از این علمی شرح میکنم که در صورت ادراک و لطیف آنها زیاده تر شمال آنکه
 و مزید صداقت و وثوق علی باطن فیه تصور غالب است که ایشان باطل و طالب صادق
 با و متقشر و محتاج با قاست بنیات و ادله و اصحات با حدی و وجود نگردد و سیرایه بیان
 مستغنی از شرح و تفصیل گردد و آن اینکه استدلالات نمود و هست مجاهد و سفیان این
 عینیة بر بقا استمرار تو حید و ذریت ابراهیم بدلیل قوله تعالی و اذ قال ابراهیم
 رب اجعل هذا البلد آمنا و همین معنی وارد شده است از این عبارت
 و بجا آوردن و به سبب معنی تحت تفسیر قوله تعالی و جعلها كلمة باقية فی عقبه
 گفته که دائما و با بد و ذریت ابراهیم همچون افراد پیدا شدند که مقرر و مشرف
 بودند اینست معنی بجا نهد تعالی بودند و پرستش ذات پاک و حده لا شریک منین بودند
 و بر فطرت بهم و وجه متمکن و متقرر بودند و همین معنی اصحیح داده این مذهب را از این
 جریح در تفسیر خود و هو العالم الاول فی قول رب اجعلنی مقيم للصلاة و من یستی
 و این عینیة نیز استدلالات معینی بآیه مذکوره نموده که احدی از اولاد حضرت اسمعیل
 پرستش هنام و عبادات او شان نگرده و چگونه معنی راست و درست نه شود که
 ابراهیم خلیل الرحمن دعا نموده بود از جناب خداوند که رحم بر اجنبی و بتی آن بقید
 الاصل نام ابراهیم آنجا که ادعیات انبیاء و جمله عبادت و قبولیت و توحید لغوهای اجابت از در
 حق پیراسته قیال می آید و دعای حضرت خلیل علیه السلام اجابت و قبولیت رسیده حیش
 صریح اسیوطی رح فیها و قد استدل مجاهد و سفیان ابن عیینة علی استمرار التوحید فی ذریت
 ابراهیم و قوله تعالی و اجعل هذا البلد آمنا و اجنبی معنی
 این تعبد لا اصنام و صح فی تفسیر ابن المنذر عن ابن جریر و هو العالم الاول فی قوله

زباجعلنی منکم لصلوة من فلهی قال فلن یزال بن ذریه ابراهیم ناس علی طرقة
 لیذرن الله وورعن ابن عباس مجاهد وقادة بسند لعمدة فی قوله لک وعلیها
 کلمة باقیه فی عقبه قال الا خلاص التوحید لایزال فی ذریه من یوحده لیسجد ویدعو فی
 البیتا وشی فی تفسیر ندوة الایة وزعم ابن عیینة ان ابوالاسمعیل صلی الله علیه و آله الصنم محتاج
 وورود فی تفسیر معالم التنزیل ابا داود وبنیه من صلبه کلمة لیسجد ویدعو لیسجد
 ویکذا فی المدارک وصاحب تفسیر حسینی هم در تفسیر آیه کریمه واجتنبی آه گفته که ابن عیینة فرمود
 که فرزند ان اسمعیل بجبهت عای خلیل الرحمن بت نه پرستید ندانستی امام فخر الدین بانی
 شکر الله سنغینه نیز تصحیح بمعنی فرمود و بنایت تجیل و تعظیم و تکریم و تمجید اینصداق مقال خود
 خلاصه اش انیکه تحقیق بودند ابوبن شریفین رسول الثقلین صلعم از زمره مشرکین
 بلکه ممکن بودند بر توحید ملت ابراهیمی سالک باقوی سالک توحید نبودند که علما
 سیوطی رح تحقیق امام را نقل میفرماید قال الامام الهام فخر الدین رازی رح قولاً آخر
 فی عایة لتجیل و لتعظیم فبالا الهام یکوناً مشرکین بل کاناً علی التوحید و الله ابراهیم الخ
 و تصحیح تنقیح بمعنی باده قطیعه اصول حنفیه مصرحه سابقه تحف و تنقیح باید نمود و الا ارات
 طریق بطریق منیایم و نشان تحقیق میدیم که اکثری از ارباب و صاحب و معابد و معابد
 عالیه متضرر از طهر شده و خلعتی اثری و نشانی و اشامی هم ازین تحقیق سرانصد
 نیافته پس بعد الصیال الی المطلوب عای خیر حسن عاقبت بحق این احقر عبید باید نمود
 از گوشش بوشش باید شنید که حضرات صلوات الله علیهم تحقیقین هم باید مقصود
 شد وین و برکن مسجد یادشروع مستین همچو حضرت امام الهام فخر الدین رازی

حضرت مرزا جان برکی محدث حضرت مولانا قاضی عیاض و صاحب سیرت شامی و میرزا
 اکابر محدثین و ثقات معقین بخیر حسن تکمال انبیا و احقاق مذعابی باطن فیہ مثبت
 اسلام جمیع حضرات کبار و ارباب اطہار ابار و امہات ائمہ اراکانات الی آدم
 بوجود اتم و اکمل و طریق عظم فاضل ہر چند کہ اندر معنی تصریح صہرہ ہم کافی و دانی بود
 بقا مزید یضاح و تشریح لجام قیل و قال شکر داعی نقض و نقیض شش گشت حضرت
 مرزا جان برکی محدث برجہ در نظم الدرر و المرجان میسر نمایند و المتأخرون اتبعوا اسلام
 و الدین علی جمیع آبائہ و امہاتہ الی آدم الخ و قال الامام الرازی رحمہ اللہ اجدادہ مسلم
 صہرہ الی آدم کذا کذا لکون من التوحید فی اقوی الساکات قال سیوطی رحمہ اللہ و قد استقر
 احوال اجداد سید بنی قسی فوجدہم مومنین بنین من آدم الی مرۃ بن کعب بن لوی
 الا انہ یستثنی منہم اوزان کان الدار امام مقامات سندسیہ و قال الشیخ المنجد
 فی القدر الثمین فی فضائل بلد الامین و نقلہ من سیوطی رحمہ اللہ من غیر تفاوت و در
 فی بسا لک الخفانی والدی المصطفی انی استقرت امہات الامیاء فوجدہم
 بالدر توفیت رحمۃ اللہ علیہا و یضیحا قال المرزا جان البرکے رحمہ فی نظم الدرر و المرجان
 و لم یکن فی نسبہ من آدم الی ابی عبد اللہ سفاح و لامشہر کی قط و انتقل من طہور
 حتی خرج نبیاد الائمۃ اللتی فی نسبہ کلہا مستحقۃ لشروط الصحۃ کالصحۃ الا
 فی نسبہ منہ الی آدم الا نکاح صحیحہ شجرۃ الطیۃ الصحۃ کینکاح الاسلام الموجود
 او استدلال الامام الرازی رحمہ اللہ فی التذیل الذی ہو قرۃ عین العابدین الذی
 عین تقوم و تعلبات اساجدین و یعوکہ لعالی انما لشر کون بحسب قدر
 او قد قال صلعم کم انزل العقل من الاصلاب الطاہرین انتہی مخفیہ نماز کہ از

بسم الله الرحمن الرحيم

عظیم و مخفیست جلیل بجا است اینها و استخراج بارید و ارتباب اما مختص و محمول
مقام فی هذا المقام اینکه صحت نسب شریف بغایت طهارت و عصمت و غیرت
سلسله بنیفت نیز از انصوص قطعیة و اخبار صحیحہ متحقق و مثبت پس معلوم را با اخلص و
خلجان ایمان و افغان و عقیدت و ایقان باید داشت برینکه در نسب شریف
حضرت رسول مقبول صلعم من آدم الیه حضرت عبداللہ رضا لوٹ سفاح و رحیم
و شواب جاہلیت ہیچگونه مسایحی و مدخلی ندارد و چه مجموع علیہ امتیازی است که انتحال
یا نطقه ظاہرہ و نور ذات پاک مصطفویہ در اضلاب طینیہ کریمہ و ارحام ہمارہ مستقر
و ظهور بطون شریفہ مصنع کشفہ حتی کہ عند المحدثین النقاد و النکحہ سلسلہ نسب شریف
بتحقق گردیده است مستخرج بشرط صحت ہیچ آنکہ صحیحہ سلام موجودہ و معمولی الی یمن
کما لا یخفی علی صاحب العقل السليم والا داک القويم در سنن بیہقی از ابن عباس رضی
مروی است کہ حضرت ختم الانبیاء صلعم فرمود کہ در نسبنا سفاح جاہلیت ہیچان
و دخلی ندارد و از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضیٰ رضا مروی است کہ حضرت
رسول مقبول صلعم فرمود کہ از آدم ابوالبشر تا والدین ما در سلسلہ نسبنا
ز نہ لوث سفاح جاہلیت گنجایشی و مدخلی ندارد و کما مر نقشرخہ انفالیس محل
الاحتياط و اثباتہ و اشعار و اکتناہ است کہ در حنیکہ طہارت و عظمت آن نزد
حضرت از انصوص قطعیہ و اخبار صحیحہ صراحتہ و بدایئہ متحقق گردیدہ انگاہ تخلف عدو
مسکات کہ بر خطر و طرق آخر سرا بخذر و شر چگونہ جا دارد پس علی مذہب المنکر طلاق
اینفیکہ کہ حالت کفر نقل و رحلت فرمودہ اند پس لغو و بالبدہ باشد و عیاناً یا امتیازی
مستند بود و تحقیق محل از انصوص قطعیہ و تخلف این احادیث نبویہ صلعم است کہ ہمہ

برای است که حقیقت طایفه کفار اند **حکایت** بلفظ نفسی بمیر فرموده است و بنی
این حقایق غمغمی حضرت کبری صاف ارشاد میفرماید و نقلی است که صاحب
در نیرت رسول مقبول صلعم نیز بمواقع متکثره حسن ارشاد معنوی بنیایت اصلاح و نشر آخر
فرموده از بعضی آنها تحقیق علامه سیوطی خبر میدهند **قال** استیو در حدیثی نقل کرده است
و از کار هم بسیار بسیار **قال** انا انفسکم شبا و صبرا و حسنا لم یزل الله یقلنی
من الاملا صلاب الطیبة الى الارحام الطاهرة نصفه مهنذا فانما خیرکم نضاد خیرکم اباقه
و ان قریشا کانت نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم بالشی عام
استمع ذلک النور و تسبیح الملائکة بتبسمیه علیهم نصلوة و سلام ثم لقی ذلک النور
فی صلاب آدم و هو الدرة الفاخرة **قال** ثم لم یزل یقلنی من الاصلاب الکریمه و الاواکم
الطاهرة و یظم فی سلاسله الدرر **قول** حافظ العصر الی الفضل بن محمد بن نبی
الهدی الخجندی **قال** ثم فغن فخرهم فلیقصر المتطاول + تنقل فی صلاب قوم
شهریروا + به مثل بالنبد رتاک المنازل + مقامات سندسیه ما حسن
قول الحافظ ابن ناصر الدین دمشقی **قال** تنقل احمد نور عظیمیاء تبار لار فی جباه الساجدین
تعلب فیهم **قال** ما فخرنا به الی ان جابر المرسلینا و سعد و الحافظ شمس الممدین الدمشقی رحم
حیث **قال** حیا الله البنی من یزید فضل علی فضل کان به رؤفا + فاجیا امه و کذا الامه + و لا
به فضلا منیاء ضلم فالقیدر بذقیر + و ان کان الحدیث ضعیفا و رحم الله العبد الذمیر
الساجد البنی اباه لکلا + یان والام الامنیة آمه + و **قال** المولانا فخر رخی رحم **قال** و ما زال
من یزید فضل من یزید فضل الطاهر ار و ان + الی صلب جده برشم الله + و قد صاب
والد من اهل ایمان + و جابر لهذا فی الحدیث شواهد + و مال الیه بحکم من اهل عرفان +

فصل فانی اندر جل جلاله و قدیر الی الاحیاء فی کل احوال و اندر نیقام امام اشعری رحمه
فرموده است غولی باز زده و لطف پنهان شده و کیفیت باز زده و ان الامام
الاشعری نسبت به نجاتها نصحا بحکم بیان و وحاشا له العرش برضی جنابه
لوالدنی المختار و نیش نیران و قد شایده من معجزات محمد و خوارق آیات
آل و احیان و حالا سمیع تحقیقات مستحقات با سخن فیه گویند خاطر افرازا بگوید
الاجاب احقاق مقصود باخوان محمده و طرق ستوده بر روی بایده کشود
که غایبه الامر و منتهی القال اندر جناب اینکه مدعی را با وصف اشعار از این نقد
تقریحات بالبنیات و بر این قطعیات جانی نقص و محل تردید باین نوع
بنودنی مستبعد و مستحب نیست که بگوید که در صورت تسلیم و اقبال این سنگ
بر این و مفهوم مبین و اخبارات متین تا حالا انتشار نزاع باقی بلکه متبادر
این تصریح و تنقیح و تحقیق و تصریح بتناقض و تعارض داعی و آن اینکه
در کتب دینی و روایات حدیث که متضمن عقوبت و تعذیب بحق البون کریم
حضرت رسول الهی صلعم اند و قاطبه و بدیهه متحقق پس در صورت احیاء
و قبول احادیث صحیح علماء اصول تحقیق تناقض و لزوم تعارض با احادیث
صحیح و اخبارات جلیله متضمنه نجات و مغفرت مشهود میگردد و این معنی بالبداهه
از قوا و علمیه قبیل مخدورات و منطورات و غیر مسلمات است اندر نصیحت
واجب افتاد که از جواب باصواب ارتفاع این امر عارضه لازم و شایسته
واقع نیز نموده شود تا مدعا سخن فیه بهیچ وجه صحیح صادق و مستند
بالوقت تنویر و انوار نمایان و حیان گردد و نوعی رت و ارتباب بجا طر

ارار باب ثقات و غیر ثقات باشد نماید از طبع سلیقه و ادراک قوی می نماید
 که اهل علم قابل از و مسلم الثبوت داشته اند و اما اگر که تحقیق نبیند و
 مسترقی بقامات سینه و عاریج بدرجات علیه مانده تا اگر که نقل و روایت
 ازین عالم وواصل بخندند با و امی فقران و در ضوایان و لهذا ثقات جان
 اند و ضرورت جائز است و ممکن است بمعنی که وقوع و شبهه این قضیه
 بعد آن گشته باشد اعتی و در و احادیث مذکوره مقدم شده و در و احادیث
 احیاء و اسلام از آن متأخر باشد و در و احادیث همچو نحو و منظر بیشتر و اکثر کلام
 علی من تمنع کتب الاحادیث اند و ضرورت مرتفع شد تعارض و سابق از
 تناقض حیث صرح العلامة سیوطی قال العلامة شیخ ابوالفتح محمد بن
سید الناس فی کتب بعض اهل العلم ان ابی صلعم لم یزل اقیاناً فی المقامات السینه
و صاعد بالدرجات العلیه الی ان فقه الحدیث و روحه لطافه الیه و ازلفه حاضره
لدریه من الکرامه عین القدوم علیه فتح الباری از آن یکن بده درجه جمیع
 بعد آن کم نمکن و این الاحیاء و الایمان تاخر عن تکلیف احادیث فلا تعارض
 مقامات سندیه اما میگویم که بعد احادیث و تسلیم بمعنی یعنی بعد تسلیم رفع
 تناقض و ادفاع تعارض و ایجاب تطابق و توافق باز بمعنی بوجه اخر
 میتواند شد و آن اینکه احادیثی که مستقیم مثبت اند میمنون صدق شحون
 احیاء و سلام و در حقیقت آن حدیث عینیست است رحمان و غلبه قوت
 استدلال و احتجاج با ثبات مدعی و مقارنه قصد و نذر و پس میگویم که علامه
 سیوطی رحمه الله بنظر سیدیه و خیر الامهات و ائمه اربعه از حجاب این نقصان

و کتب گذشته واقعه باین بین و عنوان چنین باین نحو فرموده است که تحقیق
 میراد روایات لطیفه و اخبارات حلیه که محتوی و سطونی فضائل جلیله و مناقب
 و متضمن مستلزم شرافت گردید و کارم شریفه باشد شصت اسناد آنها همچو مقام
 مضرب و مبانی نیست بلکه اهل علم و محققین محدثین همچو معنی را همچو مواقع و مواضع
 تسلیم و قبول آنها اولی با قبول حسن بالمسموع بقصود ریده اند و از عظم معمول
 و معتبرات و تصدیقات انگاشته اند چه حضرات ائمه کرام رح روایت فرموده اند
 در البواب مناقب ما هو شد ضعیفا من هذا و باحقاق و اثبات آنها الموارع
 بوجهات صیاف تکلفات و اخبار تا دیلات بیان فرموده اند و بطریق
 حسن و ضابطه شایسته قیل و قال تلقی بقبول حسن بالمسموع فرموده اند و آری
 اگر در تسلیم امری جایگزین از م اختلال اصول شرعیة انقلاب ضوابط و منیه
 و تخلف و مبانیست قوانین حنفیه بوقوع گراید انگاه با و انکار و قیل و قال
 جای دارد و فضلا عن هذا المقام که ایراد و اقیاع همچو روایات صادقات و بیتم
 قبول همچو اخبارات سران با تصدیقات هر گونه و بهر نحو مشعر و مستلزم خیر کثیر
 و فضل خریل است پس چگونه اولی با قبول و احسن بالمسموع نخواهد شد
 کما صرح البیرونی رحمه و ان ایراد مالین فی الفضائل و المناقب معتبر و بیرون
 ان صحت اسناده فی هذا المقام متغیر و قد خرجت الائمة فی البواب المناقب
 ما هو شد ضعیفا من هذا و تا مخوفیها با ایراد ما لم یصل الی رتبة و لا حاذی و
 بالانواع من التوجیه و الرتبه لما فیها من التبرئة و التبریه ائمه مقامات
 انا از اینجا که این جواب خالی از اشکام صحت و شایسته رکعت نیست چه در مادی

از قبیل اقوال اعیان درک میشود ظاهر او متبادر است مسلمات منکر نمیتواند سازد
 اندر ضرورت ششباع خاطر منکر از جوارستانی و کانی نموده میشود و کتب قطع
 عن هذا الوجهه اکابر محدثین و محققین متاخرین باخبار آن مجتهدانند و تحقیق
 اجماعی بخین است که حضرت مرزا جان بگویم حدیثی که میفرمایند که حدیث احیان
 اگر چه فی حد ذاته ضعیف است اما بالغیر فرموده است آنرا بعضی محدثین بنظر بلوغ
 و در معانی آن بدرجه صحت و وثاقت از طرق متعدده و متکثره و سبیل فرموده
 بشناخته و فرموده که علم اجماعی مستور و مکتوم نماند از متقدمین و اولیای کشف
 بر متاخرین و الله تحقیق بر جمعه من شارحین و شارحین من فضل و بهین معنی را علامه
 ابن حجر در شرح مصابیح فرموده که حدیث احیان نمودن و ایمان آوردن و باز
 وفات یافتن هر دو حضرت حدیث صحیح است و من صحیح الامم القریب و الحافظ ابن
 ناصر الدین با اختصار و بهین نحو بنجم غیاطی در بلوغ غایت المرام تقریر فرموده
 قال المرزا جان البرکات و حدیث الاحیاء و النکاح فی حد ذاته ضعیف الکنه
 و بعضه بلوغه درجه صحته تعدد طرق و بهذا العلم کانه کان مستور عن
 فکشفه الله المتاخرین و الله تحقیق بر جمعه من شارحین و شارحین من فضل و بهین معنی را علامه
 ابن حجر در شرح مصابیح فرموده که حدیث احیان نمودن و ایمان آوردن و باز
 وفات یافتن هر دو حضرت حدیث صحیح است و من صحیح الامم القریب و الحافظ ابن
 ناصر الدین با اختصار و بهین نحو بنجم غیاطی در بلوغ غایت المرام تقریر فرموده
 قال المرزا جان البرکات و حدیث الاحیاء و النکاح فی حد ذاته ضعیف الکنه
 و بعضه بلوغه درجه صحته تعدد طرق و بهذا العلم کانه کان مستور عن
 فکشفه الله المتاخرین و الله تحقیق بر جمعه من شارحین و شارحین من فضل و بهین معنی را علامه
 ابن حجر در شرح مصابیح فرموده که حدیث احیان نمودن و ایمان آوردن و باز
 وفات یافتن هر دو حضرت حدیث صحیح است و من صحیح الامم القریب و الحافظ ابن
 ناصر الدین با اختصار و بهین نحو بنجم غیاطی در بلوغ غایت المرام تقریر فرموده
 قال المرزا جان البرکات و حدیث الاحیاء و النکاح فی حد ذاته ضعیف الکنه
 و بعضه بلوغه درجه صحته تعدد طرق و بهذا العلم کانه کان مستور عن
 فکشفه الله المتاخرین و الله تحقیق بر جمعه من شارحین و شارحین من فضل و بهین معنی را علامه

المرام قال قد روي عن حدیث عالمیة رحمہ اللہ علیہما الصلوٰۃ والسلام
 حتی آتانا برؤاہ البقیة وبعینا قال فیہ والدرۃ البقیة واجزہ الثمینیة لعمیرہ الامینیة
 زوجہ سیدہ عبد اللہ الامینیہ بنت وئیہام رسول اللہ صلعم اعلی اللہ ذکرہا
 کانت من عقل النساء واولیہن فصیحہ حتی انہا قالت ابیات عند وفاتها بشر
 برسالة والبی صلعم اذ ذاک ابن حشر سنین عند ربہا ففطرت الیہ وقالت
 ابیات بارک اللہ فیک من غلام یا ابن الذی من یومئہ اھام + نجایہ
 الملک العلام + فدار غداۃ لھرب باسھام + بآۃ من ابل سوام + ان صحیحہ
 انصر بہ فی المنام + فانت مبعوث الی الانام من عند ذی الجلال والاکرام +
 تبث فی اھل و فی اھرام + تبث لتحقق والاسلام + دین ابیک البربرہام
 فاند انہاک عن الاجنام + ان تو لیہام مع الاقوام + ثم قال کل محی ویت
 کل جدید وکل کثیر لفتی وانا مسیتہ و ذکر ی باق وقد ترک خیرا وولدت لہا
 ثم رایت رضی اللہ عنہا فسمع نوح یحیی علیہا فالظریا اخی الی ذالذی انما لہا
 منہ صریح فی النہی عن مولاة الاصنام والاعتراف بدین ابراھیم وازہ میث
 ولدا الی الانام من عند ذی الجلال والاکرام بالاسلام وکل ذالک
 للشکر وارتکاب اھرام ونبث لہا بالتدین بدین الملک العلام فکف لا یکن
 موضعہ انتہی اندر مقام حضرت حجت اشرقیۃ منہا شیخ عبد الحق مودت
 وبلوہ رخ نیز اتباع وانتال ابن مسکک ومودہ کہ حدیث حسار
 والدین اگر چہ فی ذلک ضعیف سنہ الابتعاد وطرق مجتہدین یصحیحون ان
 فرمودہ وادعالی شانہ اسمعیلی را از متقدمین مخفی و پوشیده وادعالی

محمداً و آباء و ائمه و اهل بیت علیهم السلام و رسول مقبول صلعم لیسے طریق ثابت فرموده اند
 یا ایشان بر ملت ابراهیمی هم بوده و یا از اصحاب فتره بودند و نقل فرمودند قبل
 از زمان نبوت یا آنکه دژند و داند خدا تعالی ایشانرا بزرگت و مایه نسیل
 مقبول صلعم و بازاریان آوردند انتہ و تصریح و توضیح ہر یک شق جداگاہ
 بوجہ شگرت و در وسط رسالہ گذشت اندر مقام بعض از اہل علم شبہ
 ہمنہ نمایند کہ حدیث صریح متضمن عدم استغفار بحق ہر دو حضرت وارد گردیدہ
 بہت پس بمعنی قطع نظر از لزوم تاقض و تعارض لامحالہ مستقر و محتاج
 بجواب شافی و بیان کافی و دوافی است و آن اینکه قال الشیخ المحض اودی
 فی العقد الثمین و لعل حکمتہ عدم الاذن فی الاستغفار لہما اتمام النعمۃ علیہ
 باحیائہما لہ بعد ذلک حتی یقصر من اکابر المومنین و الامہال الی احیائہما الثمین
 فیستحق الاستغفار الکامل حینئذ کہتہ و قال السیوطی رحمہ و قد وردت آثار
 یستأنس بہا فی ہذا المقام کما اخرجہ ابن جریر عن ابن عباس فی قولہ تعالی
 و کسوف یعطیک تراثک فانک ضئے قال ابن رضی محمد صلعم ان لا یدخل
 من المیتۃ النار و بہذا العموم یقتضی و ما اخرجہ ابو سعید فی شرف المبتوءہ
 من حدیث عمران بن حصین مرفوع المساکت سالت ربی ان لا یدخل احد
 من اہل بیتی فاعطانی ذلک نتی مقتاہت سند سیدہ جلالہ فقیر احتقر عبد
 ملتئمہ معروفہ دارد کہ و حینکہ نقول و ادلہ از لصوص اخبار جلیلہ صحیحہ
 بدو مسخرہ دشمنوں فی المہیرۃ حلوۃ اتمام و لمعان حسن الضرام مذہب فرستند

بمضمون کی نقاب و بھجاب چھڑے کٹو و بزانیان و عالمیان روی خود نمود
 پس طالب صادق و خیر اشعار لغایت تاں و اغراق و القار فکر کا قوس را می خفا
 با جمیع حواس باطن طایر بالها و ما علیها نماید و عروس این مضمون
 صدیق متجربان را با الوف شیون محبوب و طرق مرلوط مجمل ذہن تویم و
 طبع سلیم از حسن ایجاب و قبول جادند و از لفظن طالع و فقر افہام سمجھ بیا
 و الغام حرف نامقبول و صوت بی اصول بسرازد کہ بہمچو مسائل و مواضع
 جدل منازعت نمودن ضرورتی منتج خیران و قاطبہ شمر زبان است
 کف لسان و حفظ ایمان پر ضرور در ہم معور طلاق و گویای ذریبان و دران
 و حرف سرائی ثمرہ خوب و نیتہ محمودید ہدکاروسی البیہقی فی شعب اللہایان
 عن بعض السلف قال من کان عقالہ صغیر من علمہ قلدہ علمہ و من تکلم بکل
 ما یعلم یدر و مہ و کثر ذمہ بل الادب مطلوب و لصمت عن کثیر من الاشیاء و اجاب
 او منہ و ب ترک الامور اللتی یخشی عواقبہا فی ہر حسن فی الدنیاء و فی الدین
 باجملہ لازم بر این تحقیق سزا با تصدیق کہ این تحقیقہ است بدیع کہ احدی از
 حضرات کبار علمایان این زمانہ باین خوشگرفت صرف ہمت نفرمودہ و نصیحت
 بہت عجیب و غریب کہ کسی از ارباب مانند و معاصر بہمچو بیاں سراپا طبعیان
 چہ بعنوان قصد سرور و سعی مشکورہ نمودہ و ازین قوت دراکہ و حواس پنجگاہ
 و خرد مشکل کشا بہمچو نخوان بلند و قاریاں ارجمند کاری نگرفتہ و احدی درین
 مستعار بہمچو کفارت بیات لفظ نقیان امین نیز داخکہ و بہمچو مبارکبادی و بہت
 سنہ اسلام را بر سرور و چشم ایمان را نور علی نور و کف ختہ و اندر میناب آقا

و اما چنانچه در حوالی دنیا کامی و فایده خست و شست و حیرانی حسیده و الی
 یعنی همچو شب قدر و اسم عظیم مستور و پنهان برقرار و قلوب و شهبان
 ناسوتیان بوده الحمد لله که انعام ارحم الراحمین در اکرام و فیضان رحمة اللعالمین
 بحال این جزو ضعیف از حقیر عبید شامل حال گشته که من حیث اللاحیه سبب همچو کعبه
 معنی و خزان حق و گوهر معنوی دست برده و از خواست همچو اسرار عمیق و شناوری
 همچو آثار تدقیق باسلامتی تر که کم امواج افراط و تفریط و مامونی باد مخالف
 تجسس و تشکیک در رفاه و تحقیق و جواهر مشرقه تدقیق بدست آورده و حالی
 بکانه الحق و خلقی را بسبب برحق نشان داده و خالصا و مخلصا و طاهر او باطن
 بدیه پیشگاه احمدی گذرانیده و در جنبانیا و استغفار و اتباع را و مرصاة باری
 حضرت ابوبکر عیسی رسول الشکین صلعم نذر نموده مبدأ فیاض صلوة
 این چند بلوغ و تشریف شریف این سعی مایلیق از مغفرة و توب و عیسی
 و حسن خاتمه بر بقا بقول ثابت ایمان عین نقل ازین دار است ثبوت
 و در موهل منبات و لذات اعلی جان بحسن قرب و مجاورت انجوسنس مان
 عطا فرایند و ازین تبصره حقما کار ختمائی گیر و مطبوع کا فدا نام و بایند
 ذکر سعید اریاب باعث حسن نظام و اعظم استقام و اولی
 اخیر حسن طبع و انصرام این تبصره حقما و مراتب خدام
 معنی نماند که بدین تمام این کلمه الحق و اختتام این بسبب برحق چشم
 اعظم عزم و اقدام انطباقش سید شتم اما از تقالیب بقا ریف ادوات

در این دو روز وقت ناسیاه تند و دلخوره نارا حنجد عجب نیز نگیهها و طرفه بواجهی رو نمود
 عاقبت الامر اندیشیدم که آفریدگار این احسانی بزرگ و متنی سترگ بر هر کد می
 نخواهد گذشت بلکه باید فیاض میرساند تا حسن انعام و سرانجام تمنی من حیث
 لا یجتنب در کلش انصهر از پیشگاه خود خواهد ساخت حمد متوالیا و شکر امتکاثر الله که
 بر طبق تمینات قلبی و بر وفق ملتینات معنوی شایسته مقصود و رونود غنی برود
 سعیه و یومی شریف شکل بدیهی الانتاج رونود و از قرآن معین صغری کبریا
 نتیجه محمود و عایت مطبوع جلوه شهود گرفت و دستگاه ندارم که بشرحی از استعداد و رفیع
 و حوصله و وسیع ظرفین و محاسن شریفه و شرف الف جمیله جانبین پر دانم اگر
 یکی اخیر کثیر گویم و دیگری را ابرمطیر خوانم و اگر یکی روشن تر از آفتاب ارضین
 دیگری عالم کامیاب و اگر یکی بعین و برکت موصوف دیگری بکریم انفسه و است
 معروف و اگر یکی خیر جاریه است دیگری از باقیات صالحه است و اگر یکی آفتاب
 نیروز است دیگری ماه چهارم و می شب و بحورات و اگر یکی نور العین ثقلین است
 دیگری قرآن السعیدین گوین است اعنی جناب مستطاب خلاق یاب امید گاه
 شیخ و ثواب سبحان موهبت محیط مکت گلدسته محاسن مجد و عظام منهل شرف
 انصهی منبع فضائل و مکارم کبریا یادگار زمانه فرید و یگانه دستگیر خوش
 صاحب فکر صائب و ذهن ثاقب منتزاع حصول تار ب یلاذ اکرم رکن عظم کما
 افخم معظم مجتهد اعنی منشی محمد فخر الدین صاحب مدخله حقون قدیم دلی ادا م
 اقباله و اجلاله باطلع القمران فی البواوعی و القمران که نام نامی و نسیم گاه
 نکیه کلام حاصل عام و اذکار خیرش زبان زد کافه انام قریب و بعید از دست

و در یاد دل بنی منون و مشکور و ایا قاصی و ادا فی الحین ملازمش بسرور و موفور
 قائل از انواع لطائف معهود و حالن اسیران نور علی نور جمهور کبار کافه انام
 و روحانیان اعلی مقام بر محمودیت و ستودگیش اجماع نموده و بیا لکم و عالمیان
 و زمان زیبا یان سر رضا و تسلیم بر او امر و نواهی ششگون ساخته و جناب
 سعادت انشاب نبیالی نصابت مغافرت مآب قطب سماء سعادت مرکز
 دایره همت سپهر علی حساب هیکه و ارجها و بی مرار که جهان از گرانگهی همت
 غربت و عسرت بعهده گرامت عهدش آسوده و فلک بودخواه پیش از در دریا
 فتح میبیش جسته و آنچه که کریمان را سرور و اولی العزمان را زید و قصنا و قدسها
 باین سیرده ظاهر بنیان این سخنان بلند کلمات ارجمند را بنیازیه طلاق
 و زیادت ممل نمایند و از قبیل قیل و قال تذاتین و افراط و تفریط و
 مذهب نافرمانند که بر کریم النفس و قدسیت هر دو محدث همین برهان قاطع
 دلیل لامع و ساطع نادمی باطنی نداشت که از چنین سابقه توفیق آبدی همچو
 سعادت اسیردبی و فضل عظیم ازلی و خیر کثیر دینی و دنیوی و معاد و صومری
 و معنوی عالی و مالی بالا یقین و دشواری محیط حال گشته که خلقی را از او
 و علوی همی بکلیه بحق صدای عام در داده و عالمی از حق پرستی و خویش
 و نیک نهادی بسلسله برحق انتباه و انشوار بخشیده و حسن و انضاط و سبب
 هیچ جنین باقیات ضلالت و عظم حنات گشته که تعلیق و ملوین نادر
 هر دو ممدوح تا یوم بعثت و نشور ادحیات و اقیات محمود العاقبت تحت
 ذاکیات حسن آخرت و در زبان از دل جان خواهند و نعت و روحانیا

قدس صبح و سانه بت خوش اقبال و کوس تهیست و مبارکبادی بنام نامی
 و هم گرامی برد و مدح خواهند نواخت چه در حقیقت بطن حسن انصرام و
 سیر انجام این سیر و المرحون نور العیون نامه کفارت سیات و برات تری
 در جیات از بازگاه محمدی و پیشگاه احمدی بدست آورده مبارک فیاض ^{صد} مقام
 بلند یکی مطالب ارجمند دیگر بنی عطا فرایده آئین یارب العالمین بحیرت ^{المسلمین} سید

مکتب

تقریر از جناب مولانا رئیس المحققین بقیة السلف
 الصالحین مولانا محمد کریم الله صاحب مد ظله
 متوطن و تدیم دہلی متصل حوض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد بذر که این کلمات خفیات ملفوظات قدسیات با الوفای مخصوص
 قطعیات و اجدات مکرمات و براین و حصول خفیات سرایا بصدیق
 که بکایه اش حمز جان اسلام و هر حمله اش نور لعین ایمان است جلوه
 تحقیق و پیرایه یقین گرفته و بسند برحق و عالمی حکمت الحق انتباه و اشیا
 یافته بل قال الکافرون ہذا شیء عجیب ان بدلا الا خلق جدید و ما سوالا
 بشارتہ للتقرب و البعید اولی الابصار سلف و اولی الالکاب خلف و باصفی
 چنین جامعیت و کمالیت بذروه سہا تحقیق و اوج افق تدقیق سہا پایا

نقد این بازرب طرق حقیق و عظم مسائل سدید عروج و فرموده فاما پس
 نبشرات طیبات و معارف قدسیات و خزان مخفیات و کسوت معنویات
 و تحقیقات سراپا نقد بقیات و اشرف تالیفات کسی از حضرات و ارباب کیم و ارباب
 و این عفو و لا یمیل نقشه حیرت یمنزل از این نحو شگرف و طریق اعجب و غیور
 از عجب عظم نیستند کم کشود و بیل اعظم علماء ایام و اجار کبار کا فیه انام
 مختصر و مجموع مسائل عالی مقام ناطقه و در اگر گنگ ساخته و بحسن نظام و انجاش
 حیرتی پاکشیده و در گو گو زنگینی فانی را بنبر نموده حمد امتکافرا و شکر
 متابعان اید که مؤلف این جلد و نزاع سنین شهر و قیل و قال قرون
 و دهور را باین بین و عنوان متین مفصل نموده و از جوابات ادله و براین
 لاجواب شهاب ثاقب بنگران و طالبان و مبسوط شدیدی نجاتان متعصبان
 زده و سرایمانی شایسته مقصود و جمال با کمال مطلوب با قاصی و اعانی و
 اسافل و ادانی و روموده و از اقا و بن صحیح اساتذم و سلف عمده اسایند
 طیبه اکابر خلیف احقاق مدعی ساخته نه تحقیق از عبارات تفاسیر جلیل
 اکابر قدیمه همین معنی مستفاد میشود و همین تحقیق مثبت و تحقیق میگردد و باجماع
 رست اسبق که این عجلاله نافعه حرز جهان هر دو سر است و الحق که موسوم
 به تبصره حقماست یا نور سی است که از عالم قدس همچو گو کپ در بی قلب
 مؤلف نافه و از سکه تاسی که و از شرعی تا الفلک الافلاک منور و معطر و
 مغنیه اسز یا فیضه است و بیت جوامع الکلم که در قلوب عرشیان و
 قرشیان و پرسیان و چینیان نشو و نما را کماله و حیات تازه و نصرات

بنی سنیة الکره بخشیده مبداء فیاض محبتی توسل السور و کائنات ستودم همسر

نشان محمد

بگو بطلان محمد کریم
اسید هست

ایفاق تشریف شریف قبولیت و مقبولیت
و خلعت افاضه منقعت و افادت عطا فرماید
آئین سحر بسته پندنا محمدن الامین فقط

کلمات طیبات بطور تقریظ از جناب فیض
کاشف قلوب علوم معقول و منقول عارف بر
فنون فروع و اصول حضرت مولانا محمد
بندید الدین خان مد ظله خلف الصدق
حضرت مولانا الفضل اولانا حضرت
مولانا شید الدین خان مغفور متوطن
قدیم شهر میله

سبب علامت طبع و طبعانی صنعت و نقاشی و تفهیم بال و انتشار حال انشا
بلا خطه این سالیه التفصیل و با معان النظر نه افتاد و اما بحسب حجت از
متدویم و مختلفه از بد و کلام تا اختتام نظر انداختیم دریا فیه که میما ممکن

مؤلف از تبار انجمن بلخ و ملاش نجم کجای برده
مدارج حقیق و مدق راعی با ملحق بحاله موجب
اذعان و ایتقان کالمه خود نشان بیایه ثبوت
رسیده که اهل القای در سخن فی ایمان را
مجاالی حرف زد و در حق من انقیام نخواهد شد
والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب فقط

نشان مختصر

محمد دسید الدین ابن
محمد شید الدین خان

کلمات بدائع باغبان است فصیح و عنوان بلوغ از حسن نتایج
طبیع قاهر و فکر نقاد جناب سیادت انتساب صاحب کرامت
و ذهن ثاقب عالم علوم حکیمه عارف فنون بدیع حکیم
سید احسان علی صنادام غنائیه وکیل در ازمایه محرم و گویا

بالوف و طبع استخوان و صنوف عذیب البیانیه اگر هزار سال خوش گشت
و همه دانی و ناز که خیالی زور استیلا و میاد می ابداعی و مطالب
اختر اعی محمد و خیرایم و جلد و واقعی و ستایش نفس الامر و اولی
نوری و خاقانی و دیوان دیوان قصاید مشنومی مشنومی محمده